



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

۲

# تفسیر و تائیه عسکری

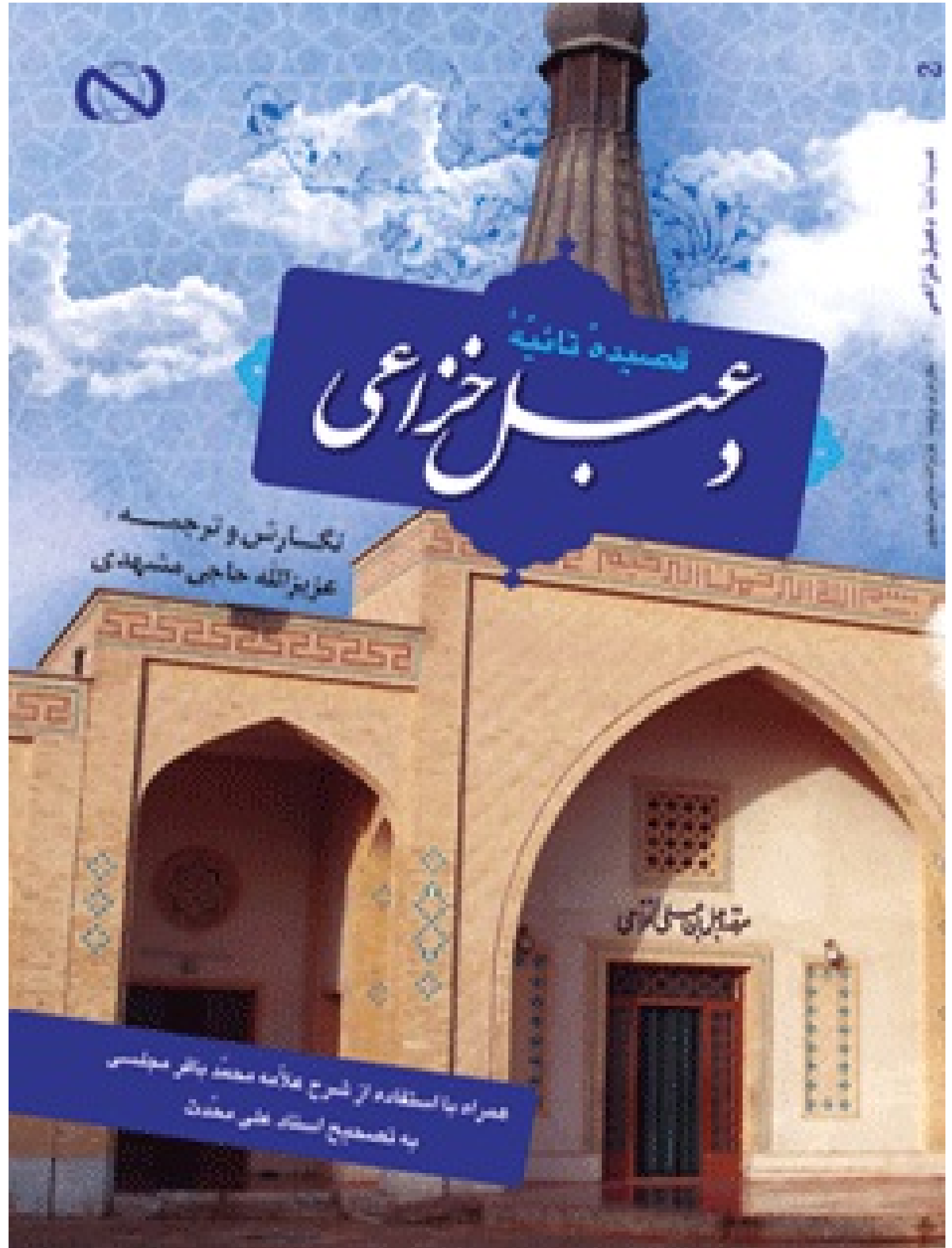
نگارش و ترمیم  
آیت الله حاج آقا شهیدی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۵۲۵۲۵۲۵۲۵۲۵۲

مترجم به استفاده از شرح العلامة محمد باقر مجلسی  
به تصحیح استاد علی حضرت

مقابر عسکری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# قصیده تائیه دعبل خزاعی

نویسنده:

أ. د. حاکم حبیب الکریطی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	قصیده تائیه دعبل خُزاعی
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	مقدمه ناشر
۱۵	درباره قصیده تائیه دعبل :
۳۰	بخش اول
۳۲	مطلع اول
۷۷	بخش دوم
۹۴	مطلع دوم
۱۳۸	درباره مرکز

سر شناسه: حاجی مشهدی، عزیزالله

عنوان قرار دادی: قصیده تائیه، فارسی - عربی، برگزیده

عنوان و نام پدید آور: قصیده تائیه دعبل خُزاعی / نگارش و ترجمه به شعر فارسی نیمایی عزیز الله حاجی مشهدی؛ هم راه و با استفاده از شرح محمد باقر مجلسی؛ به تصحیح علی محدث.

مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی نبا، 1397.

مشخصات ظاهری: 116 ص .

شابک: 3 - 083 - 264 - 600 - 978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یاد داشت: کتاب نامه به صورت زیر نویس.

موضوع: دعبل خُزاعی ، 148-246 ق . قصیده تائیه - نقد و تفسیر . شعر مذهبی عربی ، قرن 3 ، شعر فارسی ، قرن 14 ، ترجمه شده از شعر عربی ، شعر جدید

شناسه افزوده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، 1037 - 1110 ق.

شناسه افزوده: محدث، علی، 1327، مصحح .

شناسه افزوده: دعبل خُزاعی ، 148-246 ق . قصیده تائیه ، شرح .

رده بندی کنگره: PJA 3534 / ح 2 ق 6 1397

رده بندی دیویی: 892/713

شماره کتاب شناسی ملی: 5071340

انتشارات نبا

قصیده تائیه دعبل خزاعی

نگارش و ترجمه : عزیز الله حاجی مشهدی

حروف چینی و صفحه آرایی : مشکاه / چاپ و صفاحی : دالاهو، صالحانی

چاپ اول : 1397 / شمارگان : 1000 نسخه / قیمت 1000 ریال

ناشر : انتشارات نبا / تهران خیابان شریعتی ، روبه رو ملک ،

خیابان شبستری ، خیابان ادیبی ، شماره 26 صندوق پستی : 377 / 15655

تلفن : 77850602 فاکس : 77504683

شابک : 3 - 083 - 264 - 600 - 978 - 3 978 - 600 - 264 - 083 - ISBN 978 - 600 - 264 - 083 - 3

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم مهدیه نیلی خواجو

ص: 2

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ص: 3





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اَصْطَفٰی مُحَمَّدٌ وَّآلِهِ خَیْرُ الْوَرِیِّ

(1)

### مقدمه ناشر

از ممتاز ترین ها بودن در شعر و شاعری در جامعه ای که بر زبان مردم عادی و عاری از سوادش، شعر به راحتی جاری می شود، نبوغ و استعداد استثنایی و فوق العاده ای را می طلبد. و دعبل خزاعی از ممتاز ترین های در ادبیات شیعی در عرب است و ممتاز ترین اثر او قصیده تائیه اوست که مدح اهل تربیت علیهم السلام و مصائب روا شده بر آنان است. این قصیده توسط علامه کبیر ملا محد باقر مجلسی به فارسی ترجمه و شرح شده است.

این شرح یک بار قبل، حدود چهل سال پیش، در مجله آستان قدس رضوی و بار دوم توسط استاد علی محدث - که چاپ مورد استفاده در کتاب حاضر می باشد و بعدها در مجموعه 25 رساله از علامه مجلسی که نسخه آن در کتاب خانه آیت الله مرعشی است، توسط جناب

ص: 5

آقای سید مهدی رجائی به طبع رسیده است.

در دقت و سلامت و خبرویت علاّمه مجلسی در ادبیات و فهم آیات و روایات همین بس که علامه محقق سید مرتضی عسکری می فرمودند که در میان ترجمه هایی که از آیات قرآن مجید، توسط علماء و مترجمین قرآن، به فارسی انجام شده، هیچ کدام به درستی و دقت ترجمه های علامه مجلسی نیست. و نیز علامه فقید سید جلال الدین محدث ارموی - طاب ثراه - در تالیفات فارسی خود هر جا حدیثی را می خواستند ترجمه کنند، و آن حدیث در آثار فارسی علامه مجلسی، توسط ایشان ترجمه شده بود، ترجمه مجلسی را نقل می کردند، در حالی که علامه محدث خود در ادبیات عرب خبرویت کم نظیری داشت. ارائه این اثر ادبی - اعتقادی - تاریخی کم نظیر به صورت حاضر، فرصت و مجال مغتنمی برای نسلی است که با آثار کهن ارزشمند، کم تر و بلکه اصلاً آشنایی ندارند. خداوند متعال توفیقات خیر ادیب، شاعر، هنر مند و هنر شناس معاصر، جناب آقای عزیز الله حاجی مشهدی را روزافزون فرماید، که به نیکو ترین صورتی اهتمام به این مهم کرده اند. لازم است در این جا از آقای دکتر عبد الحسین طالعی و سرکار خانم سمیه مهدوی هم که در ارائه این کار ما را یاری نموده اند تشکر و سپاس گزاری داشته باشیم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَ آخِرًا

ص: 6

« دعبل » شیعه ای است شاعر و بلکه « شاعر شاعران شیعه ».

گر چه در اسمش اختلاف کرده اند که « محمد » است یا « عبد الرحمن » و یا « حسن »، و نیز در کنیه اش که « ابو علی » است یا « ابو جعفر »، ولی در لقبش اختلافی نیست و اغلب مصادر از او به دعبل بن علی یاد کرده اند آری لقبش چنان مشهور گشته که اسم اصلیش را به فراموشی کشانده است.

نسبش به « بدیل بن ورقاء الخزاعی » می رسد و « خزاعه » قبیله ای است « قحطانی ».

« بدیل » از صحابه گران قدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که قبل از فتح مکه اسلام آورد و درک صحبت نبی مکرّم نمود و پسر بدیل، « عبد الله » از یاران امیر المومنین علیه السلام بود که افتخار حضور در جنگ صفین، در رکاب مبارک مولایش را یافت و در سال 37 هجری بدست یاران معاویه پلید، شهید شد و هم او به هم راهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ های « تبوک » و « حنین » و « طائف » نیز، حاضر بوده است.

دعبل بن علی در سال 148 هجری در خانواده ای زاده شد که اکثر

مردانش را شاعران ستوده ای تشکیل می دادند. سالیان ابتدای جوانی را در « کوفه » - مهد تشیع و ادب و نحو و شعر و علوم دینی و لغوی گذرانید و شاگردی عالمان و شاعران آن دیار را پذیرفت و در این تربیت و رشد شاعری توانا شد و مطرح در میان اهل شعر، و به همین روی پیش از بیست سالگی اشعارش انتشار یافت تا جایی که در حضور « هارون الرشید » - خلیفه وقت - خوانده شد.

ایام حیاتش مقارن با سده اول حکومت « عباسیان » بود. عباسیان که با خُدعه و فریب به حکومت دست یافته بودند، چنین وانمود کرده بودند که طالب حکومتی هستند که مدارش اهل بیت رسول - سلام الله علیهم اجمعین - باشند و قیام خود را در جهت احقاق حق خاندان عصمت از « بنی امیه » که بر آن بزرگواران ستم روا داشته اند قلم داد می نمودند و در حقیقت با همین شعارها بود که طرف دارانی یافتند و مُحبان و پیروان عترت رسول خدای صلی الله علیه و آله از ایرانی و عرب به گردشان جمع شدند و بر مسند مُراد نشستند ولی این ناپاکان نیرنگ باز آن چنان ظلم و جور و قتل و آزاری را بر علویان روا داشتند که بنی امیه نیز نظیر آن ها را انجام نداده بودند و جالب است که مانند « مامون » - هر جا چهار پای مُراد می لنگید دیگر باره تحت لوای تشیع شعار می دادند و فریاد کشیدند و هوا دار جمع می کردند و بعد از پیروزی باز به کردار گذشته عمل می نمودند.

و اما علویان که اهل حق بودند و یاور صاحبان حقیقت، طبیعی است که این بار نیز از پای ننشینند و به مقابله با عباسیان برخیزند.

بنیانی ترین عمل و بُرنده ترین سلاح در تمام بر خورد های حق و باطل ابلاغ کلمه و تبلیغ رسالت است. البته در جهت تحقق شرط لازم

قضیه تبلیغ؛ است و شرط کافی استفاده درست از نتایج موققیات در آن زمینه می باشد. عباسیان نیز چنین کرده بودند، یعنی با شعار حق و حق طلبی آن هم برای صاحبان حق پایگاهی برای خود ساخته با استفاده از آن بر اریکه خلافت سوار شده بودند و آنک با استخدام شاعرانی که بنده زر و زیور و خور و خواب و شهرت و راحت بودند آهنگ تثبیت مسند غصب شده را داشتند. در این مورد باید توجه داشت که کلام، به مثابه نافذ ترین وسیله راه یافتن در دل انسان ها و جلب توجهات آنان، آن چنان مقام و منزلتی و الا در میان عرب دارد که « اظهر من الشمس » است و نیازی به توضیح ندارد لذا این وسیله در میان عرب، کار آیی مضاعفی در ابلاغ و تبلیغ می یابد.

نکته جالب توجه دیگر این که شاعرانی که دور سفره رنگین عباسیان گرد آمده بودند نوعاً همان شاعران در بار بنی امیه بودند که این بار نیز به این جا آمده بودند و اینک بنی امیه را به باد ناسزا و استهزاء گرفته بودند در حالی که شاعران شیعه که شیعیان ال محمد - صلی الله علیهم اجمعین - بودند، نه شیعه آل ابوسفیان و بنی امیه و بنی عباس و یا شیعه درهم و دینار؛ در فقر بسر بردند و زبان به نان نفروختند و در عوض آن چه را که حق بود به آوای بلند فریاد کردند که شاعرانی چون « کمیت بن زید » و « سید حمیری » و « دعبل خزاعی » از این ردیفند.

فدا کاری های « دعبل » در این امر به اندازه ای روشن است که نیازمند به استدلال نیست. چه می توان گفت درباره مردی که از خود او می شنیدند که می گفت: « پنجاه سال است که چوبه دار خود را بر دوش می کشم و کسی را نمی یابم که مرا به آن به دار کشد! »

به « محمد بن عبد الملک زیات » وزیر گفتند: « چرا آن چکامه دعبل

را که در آن به هجو تو پرداخته است پاسخ نمی گوئی؟ گفت سی سال است که دعبل چوبه دار را به دوش دارد و بی باکانه در جستجوی کسی است که وی را بر آن کشد». روز گارش چنین گذشت تا سر انجام حماسه زندگیش در سال 246 در پیری و کهن سالی به سر آمد و به جور و ستم و نیرنگ کشته شد. (1)

## درباره قصیده تائیه دعبل :

این قصیده از مشهورترین قصاید در مدح اهل بیت عصمت - صلوات الله علیهم - می باشد. علامه مجلسی رضوان الله علیه در مقدمه « شرح تائیه دعبل خزاعی »، توضیحی آورده است که بعینه در این جا نقل می شود (2).

بدان که اعظام محدثین شیعه مانند ابو جعفر محمد بن بابویه و شیخ طوسی و شیخ کشی و علی بن عیسی اربلی - رضوان الله علیهم اجمعین و جمعی از علمای سنیان مانند ابن طلحه مالکی و غیر او بعضی از این قصیده و متعلقات آن را روایت کرده اند. چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده که :

دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس در مرو به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند بعد از آن که ولایت عهد مامون را آن حضرت به جبر

ص: 10

---

1- طالبان تفصیل بیشتر در مورد « دعبل » به جلد دوم « آغذیر » نوشته علامه امینی و جلد سی ام « اعیان الشیعه » اثر علامه سید محسن امین و دیگر مأخذ معتبر رجوع فرمایند.

2- شرح تائیه دعبل خزاعی تألیف علامه محمد باقر مجلسی، تصحیح: علی، محدث دی ماه 1359، صفحه 14 تا 22.

قبول فرموده بود دعبل این قصیده را عرض کرد که بعد از این مذکور خواهد شد و ابراهیم قصیده دیگر خواند. حضرت بیست هزار درهم به ایشان جایزه شفقت کرد از دراهمی که با اسم مبارک آن حضرت در آن زمان سکه کرده بودند که برابر دو هزار اشرفی بوده است در آن زمان و هر یک ده هزار درهم گرفتند و دعبل دراهم خود را به شهر قم آورد و شیعیان قم از برای شرافت و برکت آن دراهم را که بنام نامی آن حضرت منور و مزین گردیده بود هر درهمی را بده در هم خریدند که صد هزار درهم بدست او آمد، و ابراهیم آن زر را خرج می کرد و می بخشید و قسمت می کرد و از برکت آن حضرت تمام نمی شد تا آن که خرج کفن و دفن او نیز از آن مال خیر مال شد.

و ایضاً ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر روایت کرده است که دعبل گفت: - من داخل مرو شدم و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم و عرض کردم که قصیده ای در مدح شما انشاء نموده ام و به قسم بر خود لازم کرده ام که آن را بر کسی پیش از شما نخوانم حضرت فرمود که بخوان پس به خدمت لازم السعادة عرض کرد بتفصیلی که در ضمن ترجمه اشعار مذکور خواهد شد، پس چون از خواندن قصیده فارغ شد حضرت بر خاست و فرمود که از جای خود حرکت مکن و داخل حرم شدند، بعد از ساعتی خادم آن حضرت آمد و صد اشرفی رضوی آورد که با اسم سامی آن حضرت مزین گردیده بود به او داد و گفت مولای من می فرماید که این زر را خرج کن دعبل گفت که به خدا سوگند که من برای این مطلب نیامده بودم و قصیده را برای طمع مال دنیا نگفته بودم و صره زر را پس فرستاد و خلعتی از جامه های پوشیده آن حضرت را استدعا نمود برای برکت و شرافت پس حضرت همان کیسه زر را با



جَبَّهُ خزی برای او فرستاد و خادم گفت که حضرت می فرماید که: این صره زر بگیر که بعد از این محتاج به این زر خواهی شد و به ما بر مگردان.

پس دعبل صّره و جبّه را گرفت و برگشت و از مرو با قافله ای روانه شد و چون به میان قوهان رسیدند جمعی از دزدان بقافله بر خوردند و جمیع اموال اهل قافله را گرفتند و مردم قافله را همه دست بر پشت بر بستند و دعبل از آن جمله بود و اموال او را متصرف شدند و شروع به قسمت، کردند، پس یکی از آن دزدان شعری از این قصیده که مناسب این حال بود خواند و مضمونش این است که می بینم مال اهل بیت را که در میان دیگران قسمت می شود و دست های ایشان از آن مال خالی است. چون دعبل این شعر را شنید پرسید از آن مرد: که این بیت که خواندی از کیست؟

گفت: از مردی از قبیله خزاعه است که او را دعبل بن علی می گویند، دعبل گفت: منم گوینده آن قصیده که این بیت از جمله آنست. چون آن مرد این سخن را شنید بر جست و بنزد رئیس و سر کرده ایشان رفت و او شیعه بود و بر سرتلی نماز می کرد و این سخن را به او گفت. چون سر کرده این سخن را شنید خود آمد و بنزد دعبل ایستاد و گفت: توئی دعبل؟ گفت: بلی، گفت: بخوان قصیده را دعبل تمام قصیده را خواند پس فرمود که دست های دعبل و جمیع اهل قافله را گشودند و جمیع اموال ایشان را برای رعایت دعبل به صاحبان رد کردند.

و دعبل بسلامت روانه قم شد و چون شیعیان قم خبر دخول دعبل را شنیدند نزد او جمع شدند و التماس کردند که قصیده خود را بر ایشان

بخواند دعبل: گفت همگی در مسجد جامع حاضر شوید چون حاضر شدند دعبل بر منبر بر آمد و قصیده را بر ایشان خواند و مردم قم او را به خلع فاخره و اموال وافره نوازش نمودند، چون اهل قم خبر جبه را شنیدند از او التماس کردن که جبه را به هزار دینار طلا- بایشان بفروشد او امتناع نمود. گفتند: پس قدری از آن را به هزار دینار بفروش باز ابا کرد و از قم بیرون رفت چون به رستاق دهات قم رسید جمعی از جوانان و خورد سالان عرب او را تعاقب نمودند و جبه را از وی گرفتند پس دعبل به قم عود فرمود و التماس ردّ جبه از ایشان کرد. آن جوانان خود رای التماس وی را قبول نکردند و سخن پیران و سرکرده های خود را در این باب نشنیدند و گفتند: که آرزوی جبه را از دل بدر کن که ممکن نیست پس دهیم و لیکن به قیمت آن هزار اشرفی به تو می دهیم و او قبول نمی کرد، چون نا امید گردید از پس دادن ایشان آن را از ایشان التماس نمود که قدری از آن جبه متبرکه را نیز به او بدهند این را قبول کردند و قدری از جبه را با هزار دینار طلا برای قیمت بقیه به او دادند.

چون دعبل بوطن خود معاودت نمود دید که دزدان آن چه در منزل او یافته اند غارت کرده اند در این وقت آن صد دینار را که حضرت به او عطا فرموده بود به شیعیان فروخت، از برای برکت هر که ده برابر سوقی بود از او خریدند، پس دینار را به صد درهم ده هزار درهم بدستش آمد و در این وقت سخن حضرت را بخاطر جمیع آورد که بر سیل اعجاز به او فرموده بودند که به زودی محتاج خواهی شد باین دینار ها و دعبل کنیزی داشت که او را بسیار دوست می داشت در این وقت رَمَدِ عظیمی در هر دو چشم او به هم رسید چون اطبا او کحّالان

چشم های او را ملاحظه کردند گفتند که چشم راستش باطل شده است در آن تدبیری نمی توانیم کرد لیکن چشم چپش را شروع در معالجه می کنیم و اهتمام می نمائیم و امید هست که با صلاح، آید دعبل از این واقعه بسیار غمیگن شد و جزع بسیار کرد تا آن که به خاطرش رسید که بقیه جبه مبارکه حضرت امام رضا علیه السلام با او هست پناه به آن قطعه جبه برد و آن را بر گرفت و بر دیده های جاریه مالید و قدری از آن جامه شریف در اوّل شب بعنوان عصابه بر دیده های جاریه بست چون صبح شد به برکت جامه آن حضرت دیده های جاریه صحیح شده و بینا تر از اول گردیده بود.

و شیخ طوسی رحمه الله - در مجالس از علی برادر دعبل روایت کرده است که گفت: با برادر خود دعبل در سال صد و نود و هشتم هجرت متوجه شهر طوس شدیم و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم [ و تا آخر سال دو پست از هجرت در خدمت آن حضرت ماندیم ] و حضرت پیراهن خز زردی خلعت به برادرم داد با انگشتری عقیق و کیسه ای از دراهم که به اسم شریف آن حضرت مزین بود و فرمود: ای دعبل برو به شهر قم که در آن جا فواید خواهی یافت و فرمود: که این پیراهن را خوب محافظت نما که من هزار شب در هر شب هزار رکعت نماز در این پیراهن کرده ام و هزار ختم قرآن در این جامه کرده ام.

و صاحب کشف الغمّه از بعضی از مخالفان روایت کرده که دعبل گفت: چون این قصیده را گفتم به خراسان رفتم و به خدمت حضرت امام همام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و قصیده را بر آن حضرت عرض کردم تحسین نمودند و فرمودند تا ترا امر نقرمائیم بر

دیگری، مخوان چون خبر این قصیده به مأمون رسید، مرا طلبید و امر کرد که این قصیده را برو بخوانم، من انکار کردم یکی از غلامان خود را بطلب حضرت امام علیه السلام فرستاد چون تشریف آوردند به خدمت حضرت عرض کرد که من دعبل را امر کردم که قصیده خود را بخواند و انکار نمود. حضرت فرمود، ای دعبل قصیده را بر خلیفه بخوان من جمیع قصیده را خواندم و مامون تحسین بسیار نمود و پنجاه هزار درهم به من کرم کرد و حضرت امام رضا علیه السلام نیز نزدیک به آن مبلغ جایزه عطا فرمود: پس من به آن حضرت عرض کردم که توقع دارم که از جامه های بدن خود جامه ای عطا فرمائی که در وقت مردن کفن من باشد.

حضرت فرمود به من چنین کنیم و بعد از آن پیراهنی به من بخشیدند که خود پوشیده بودند و دستمال لطیفی نیز شفقت فرمودند و گفتند: این را نیکو محافظت نما که به برکت آن از بلاهای عظیم محفوظ خواهی بود بعد از آن فضل بن سهل ذو الریاستین که وزیر مامون بود، صله نیکویی به من داد و استر خراسانی زردی برای من فرستاد و در روز بارانی با او می رفتم بارانی ای و کلاه بارانی ای که هر دو از خز بود به من بخشید که هشتاد اشرفی به قیمت آن ها به من دادند و من ندادم. (1)

ص: 15

---

1- جمله « بعد از آن ... » تا اینجا ترجمه این عبارت است: « ثُمَّ دَفَعَ إِلَى ذُو الرِّيَاسَتَيْنِ .. وَزَيْرِ المَأمُونِ صِدْقَهُ وَحَمَلَنِي عَلَى بَرِّ ذُونِ إِصْفَرَ خُرَاسَانَ نَبِيٍّ وَكُنْتُ أَسَاطِيرَهُ فِي يَوْمِ مَطِيرٍ وَعَلَيْهِ مِمَطَّرٌ خَزٍ وَبُرُوسٌ مِنْهُ فَأَمُرُّ لِي بِهِ وَدَعَا بِغَيْرِهِ جَدِيدٍ فَلَبِسَهُ وَقَالَ إِنَّمَا أَتْرَكَ بِاللَّيْسِ لِأَنَّهُ خَيْرُ المِمَطَّرِينَ قَالَ فَأَعْطَيْتُ بِهِ ثَمَانِينَ دِينَاراً فَلَمْ تَطْبُ نَفْسِي بِبَيْعِهِ ».

پس اراده معاودت به عراق نمودم در اثنای راه جمعی از پس دزدان گرد بر سر راه آمده بودند و آن چه همراه داشتیم همه را تالان (1) کردند (و آن روز روز بارانی بود) (2) پس ماندم در پیراهن کهنه و حالی تازه و از میان آن چه از من بردند تاسف من بر پیراهن و دستمال شریف آن حضرت بود و تفکر می نمودم در فرموده حضرت که تو به برکت این ها محفوظ خواهی ماند چون شد که این ها را دزد برد؟! ناگاه یکی از آن کردان حرامی بر من گذشت و بر اسب زرد که ذوالریاستین به من بخشیده بود سوار بود و آن بارانی را نیز در بر داشت و چون بنزدیک من رسید ایستاد و انتظار رفیقان خود کشید و یک شعر از قصیده مرا خواند من تعجب کردم که این کرد از دزدان چگونه توفیق تشیع یافته، در این وقت طمع کردم که شاید پیراهن و دستمال حضرت را پس گیرم و گفتم ای آقای من از کیست این قصیده؟ گفت: وای بر تو ترا چه کار است با این؟ گفتم: سببی دارد که خواهم گفت. آن کرد گفت نسبت این قصیده به صاحبش از آن مشهور تر است که احتیاج به بیان داشته باشد. گفتم او کیست؟ گفت دعبل بن علی خزاعی شاعر آل محمد؛ خدا او را جزای خیر دهد گفتم بخدا سوگند که منم دعبل و این قصیده از من است.

گفت: وای بر تو چه می گوئی؟! گفتم امر من از آن مشهور تر است که مخفی باشد پس اهل قافله را طلبید و از ایشان معلوم کرد همگی شهادت دادند که این دعبل است چون بر او ظاهر شد که منم دعبل

ص: 16

---

1- در بهار عجم گفته: «تالان: غارت و تاراج» و در آنندراج اضافه کرده که لغت فارسی است.

2- ترجمه این عبارت از نص حکایت دعبل است: «وَكَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمًا مَطِيرًا».

گفت: برای کرامت تو آن چه از قافله گرفته اند حتی خلالی که برده باشند پس دادم، پس ندا کرد در میان اصحابش که هر که چیزی از این قافله گرفته است پس دهد. و به برکت من جمیع اموال اهل قافله را رد کردند و تمام اموال مرا رد کردند و بدرقه هم راه آمدند تا ما را به مأمن رسانیدند، پس من و قافله محفوظ ماندیم به برکت پیراهن و دستمال آن حضرت.

و صاحب کتاب « عدد قویه » روایت کرده است: که اهل قم خلعت حضرت را به سی هزار درهم از دعبل می خریدند و او قبول نکرد و چون بیرون رفت شیعیان قم آن خلعت را دزدیدند برگشت و بالتماس بسیار یک آستین آن خلعت را گرفت که در میان کفن خود گذارد و سی هزار درهم را باو دادند. و دعبل آن قصیده را به جامه احرامی خود نوشت و وصیت کرد که او را در آن جامه کفن کنند.

و ابن بابویه رحمه الله علیه از علی پسر دعبل روایت کرده که چون هنگام وفات پدرم شد رنگش متغیر شد و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد و چون این حالت را مشاهده کردم شیطان مرا وسوسه کرد و نزدیک شد که از مذهب او برگردم پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامه های سفید پوشیده بود و کلاه سفیدی بر سر داشت گفتم: ای پدر خدا با تو چه کرد؟ گفت ای فرزند آن چه دیدی از سیاه شدن روی من و بند شدن زبان، من از آن بود که در دنیا شراب می خوردم و پیوسته بر آن حالت بودم تا آن که به خدمت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله رسیدم و جامه های سفید در بر و کلاه نورانی بر سر داشتم، چون نظر مبارکش بر من افتاد فرمود تو دعبلی؟ گفتم: آری یا رسول الله فرمود بخوان از شعر هائی که در شان اولاد من گفته ای! من این دو بیت را

خواندم :

لَا إِضْحَاكَ اللَّهُ سِنَّ الدَّهْرِ أَنْ ضَحِكَتْ \*\*\* يَوْمًا وَ آلَ إِحْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدْ قُهِرُوا

مُشَرَّدُونَ نَفَوْا عَنْ عَقْرِ دَارِهِمْ \*\*\* كَانَهُمْ قَدْ جَنَوْا مَا لَيْسَ يَغْتَفِرُ

یعنی : خندان نگرداند خدا دندان روزگار را اگر بخندد و شادی کند در روزی که آل پیغمبر صلی الله علیه و آله ستم دیده و مقهور گردیده اند از دشمنان و ایشان را رانده اند و از میان خانه های خود بدر کرده اند گویا ایشان گناهی کرده اند که آمرزیده نمی شود.

چون این بیت را خواندم حضرت مرا تحسین فرمود و شفاعت نمود و جامه هائی که در بر داشت به من خلعت داد و این جامه های آن حضرت است که در بر من است.

و ایضاً روایت کرده است که بر قبر دعبل این ابیات را که از جمله اشعار اوست نقش کرده بودند :

أَعِدُّ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ \*\*\* دَعْبِلُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

يَقُولُ هَا مُخْلِصًا عَسَاهُ بِهَا \*\*\* يَرْحَمُهُ فِي الْقِيَامَةِ اللَّهُ

اللَّهُ مَوْلَاهُ وَالرَّسُولُ وَمِنْ \*\*\* بَعْدُ هَمَّا فَالْوَصَى مَوْلَاهُ

یعنی : مهیا کرده است از برای خدا در روز قیامت که او را ملاقات نماید دعبل این را که نیست خدائی به جز او؛ می گوید این کلمه را از روی ، اخلاص ، شاید که به این کلمه رحم کند او را در قیامت خدا . خدا

ص: 18

مولا و آقا و صاحب اختیار اوست و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و بعد از ایشان وصی رسول که علی بن ابی طالب است.

و بدان که قصیده مزبوره اختلاف بسیار دارد و در روایات بعضی بیشتر و بعضی کمتر روایت کرده اند و آن چه مضمون مجموع روایات است ایراد می نماید. (1)

ص: 19

---

1- این مطلب مربوط به شرح علامه مجلسی - رضوان الله علیه - بر قصیده تائیه دعبل است . ترجمه مثنوی و منظوم قصیده در کتاب حاضر، بر اساس نقل ایشان در این شرح می باشد.





قصیده تائیه

دعبل خُزاعی

ترجمه به نظم و نثر

هم راه و با استفاده از شرح علامه محمد باقر مجلسی

به تصحیح استاد علی محدّث

ص: 21



إفاطمُ لوخلتِ الحسينَ مُجدلاً \*\*\* وَقَدَمَاتِ عَطْشَانَا بِشَطِّ فُرَاتِ  
إِذَا لَلَطْمَتِ الخَدِّ فاطِمَ عِنْدَهُ \*\*\* وَأَجْرِيَتِ دَمْعِ العَيْنِ فِي الوَجَنَاتِ

\*\*\*\*\*

فلولا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي اليَوْمِ أَوْغَدٍ \*\*\* تَقَطَّعَ قَلْبِي أَثْرَهُمْ حَسْرَاتِ  
خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ \*\*\* يَتَّقُونَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالبَّرَكَاتِ  
يُمَيِّرُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ \*\*\* وَيَجْزِي عَلَى التَّعْمَاءِ وَالتَّقِيمَاتِ

ص: 23



## بخش اول

\* ترجمه قصیده تائیه دعبل خزاعی

(به نشر)

\* شرح علامه مجلسی بر قصیده تائیه

(در پاورقی)

ص: 25



تَجَاوَيْنَ بِالَا زَنَانَ وَ الرَّفْرَاتِ \*\*\* نَوَائِحُ عَجْمِ اللَّفْظِ وَ النَّطَقَاتِ

مویه کنندگانی اندک، شماره با ناله های سوز ناک (1) و آه های درد ناک که کلام شان فهمیده نمی شد به یک دیگر چنین می گفتند. (2)

ص: 27

1- «رُزِين» آوای حزین است و «زفره» آه درد آلود است و «نوائح» جمع نائحه است یعنی زنان نوحه گر و کلام اعجم کلامی را می گویند که از آن معنایی مفهوم نشود. مراد خواندن مرغان است که عاشقان و اندوه گنان را به شوق می آورد و مقصود در و دیوار ویرانه های باقی مانده اهل بیت رسالت است.

2- از آن جا که در خیل شاعران گذشته رسم بر آن بوده است که در آغاز قصیده های شان شعری چند مناسب موضوع در باب عشق و شوق یا در سوز و گداز یا در شکایت روزگار یا در وصف معشوق به عنوان «تغزل» می گویند و بعد از آن گریز پرداختن به اصل مطلب است و بر حسب معمول این ابیات در آغاز قصیده ایراد می نمایند.



يُخَبِّرُنَ بِالْأَنْفَاسِ عَنِ سِرِّ أَنْفُسِهِمْ \*\*\* أُسَارَى هَوَى مَاضٍ وَ آخِرِ آتٍ

آن نوحه گران با دم زدن های آرام، خود از عاشقان گذشته و آینده که اسیر عشق و هوس گردیده اند خبر می دادند.

3

فَاصْعَدْنَ أَوْ اسْفُفْنَ حَتَّى تَقْوَصْنَ \*\*\* صُفُوفُ الدُّجَى بِالْفَجْرِ مُنْهَرِمَاتٍ

مرغان، نوحه، گر گاه به جانب بالا و گاه به جانب پائین پرواز کردند، تا آن که لشکریان تاریکی شب از هجوم رز مندگان روشنایی، صبح در هم شکست و پراکنده و گریزان شد.

4

عَلَى الْعُرْصَاتِ الْخَالِيَاتِ مِنَ الْمَهَا \*\*\* سَلَامٌ شَجِ صَبٍ عَلَى الْعُرْصَاتِ

بر عرصه های خالی از معشوق من- که در روزگاران بس دور در آن جا بوده اند- سلام اندوهناکی باد که مُشتاق است و بر خالی بودن آن عرصه ها از معشوق من؛ محزون است.

ص: 28

فَعَهْدِي بِهَا خُضِرَ الْمَعَاهِدِ مَالِفًا \*\*\* مِنْ الْعَطِرَاتِ الْبَيْضِ وَالْخَفِرَاتِ

دیده ام و روزگاری را به خاطر دارم که مکان ها و بقعه های سبز و خرم عرصه های معشوق من به سبب وجود دل ربایان خوش بوی و سفید رویان شرم گین در آن زمین ها ، محلّ اُلفت بود .

لِيَالِيَّ يُعَدِينِ الْوِصَالَ عَلَى الْقَلْبِ \*\*\* وَيُعَدِي تَدَانِينَا عَلَى الْغُرَبَاتِ

شب هائی را به خاطر دارم که آن معشوقان و صال محبوب را بر دشمنی و هجران و نزدیکی محبوب را بر دوری و هجران جانب داری می کردند .

وَ اذْهَنْ يَلْحَظَنَّ الْعُيُونَ سَوَا فِرًا \*\*\* وَيَسْتَرْنَ بِالْأَيْدِي عَلَى الْوَجَنَاتِ

به هنگامی گشوده و بی حجاب از که آن معشوقان با چهره هائی زیر چشمان نگاه می کردند و از روی شرم چهره های خود را با دست های شان می پوشانیدند .

وَإِذْ كُلَّ يَوْمٍ لِي بَلَحْطِي نَشْوَهُ \*\*\* يَبِيْتُ لَهَا قَلْبِي عَلَى نَشْوَاتِ

و روزگاری که در هر روز آن مشاهده جمال دل بران برای من نشاط آور بود و دل من شب های بی شماری در شادمانی به سر می برد. (1)

فَكَمْ حَسْرَاتٍ هَاجَهَا بِمُحَسَّرٍ \*\*\* وَفُوفِي يَوْمَ الْجَمْعِ مِنْ عَرَفَاتِ!

پس ایستادن من در مُحَسَّر در آن هنگام که همه در عرفات گرد آمده بودند چه حسرت ها و اندوه هائی را بر انگیخت.

أَلَمْ تَرَ لِلْإِيَامِ مَا جَزَّ جَوْرُهَا \*\*\* عَلَى النَّاسِ مِنْ نَقْصِ وَطُولِ شَتَاتِ؟

آیا ندیدی که روزگار چه ستمی بر مردم روا داشت؟ که پیاپی از ایشان کاست و پراکندگی شان را به درازا کشاند؟

---

1- و چون از تغزل و رسوم شاعرانه فارغ شد شروع به اظهار مطلب نموده و از بیت نهم به اصل مطلب پرداخته است .

وَمِنْ دُولِ الْمُسْتَهْزِئِينَ وَ مَنْ غَدَا \*\*\* بِهِمْ طَالِباً لِلنُّورِ فِي الظُّلُمَاتِ؟

آیا ندیدی که ستم روزگار بر مردم چگونه بود؟ و مردم از دست ستم کاران چه ها کشیدند؟ از دست دولت های خلفای ستم کار که شرع و دین و ائمه مسلمین را به ریشخند گرفتند یا به خواهش نفس خود عمل نمودند و از گمراهی آن جماعت که به سبب پیروی از خلیفه های ناحق؛ نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت طلب کردند؟

12 و 13

فَكَيْفَ وَ مِنْ آتِي يُطَالِبُ زُفْنَةً \*\*\* إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ،

سِوَى حُبِّ أَبْنَاءِ النَّبِيِّ وَ رَهْطِهِ \*\*\* وَ بُغْضِ بَنِي (1) الرَّزَقَاءِ وَ الْعَبَلَاتِ (2)؟

ص: 31

1- اوّل اشاره به اولاد مروان است که سال ها با جور و ستم در میان بنی امیه پادشاهی کردند . زیرا که مروان ، مادرش زن زنا کار مشهوری بود ، چنان چه ابن جوزی از محدثان اهل سنت روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین صلوات الله علیه - و مروان ملعون نزاعی ، شد حضرت به او گفت : ای پسر زن ازرق مئی شوم زناکار که در بازار عکاظ که از بازار های مشهور عرب بود می نشست و مردم را دعوت می کرد به سوی خود که با او زنا کنند. و دوم اشاره به جمیع سلسله میثومه بنی امیه است که حق تعالی در قرآن مجید ایشان را شجره ملعونه نامیده است و در مدت هزار ماه غصب خلافت ائمه حق کردند و اوّل ایشان عثمان ملعون بود و آخر ایشان مروان حمار و بنی مروان نیز- لعنه الله علیهم - از جمله ایشان بودند.

2- به فرزندان امیه عبّلات می گفتند.

بنا بر این پس از نماز و روزه از نماز و روزه چگونه می توان به خداوند تقرب جست جز به وسیله دوستی اهل بیت پیامبر و دشمنی بنی امیه ؟

14

وَ هِنْدٍ وَ مَا آدَتْ سُمَيَّةُ وَ ابْنُهَا \*\*\* اولوا الكُفْرِ فِي الْإِسْلَامِ وَ الْفَجْرَاتِ؟

و به جز بغض و عداوتِ هندِ جگر خوار که مادر معاویه بود و آن چه که از « سمیه » و پسر او زیاد که در اسلام صاحبان کفر و فجور بودند - حاصل و صادر شد. (1)

15

هُمْ نَقَضُوا عَهْدَ الْكِتَابِ وَ فَرَضَهُ \*\*\* وَ مُحْكَمَهُ بِالْثُورِ وَ الشُّبُهَاتِ

آنان عهد واجبی که در آیات محکم و صریح قرآن مجید برای شان لازم شده بود را نقض کردند و شکستند و آن عهد واجب خلافت و امامت حق

ص: 32

---

1- بدان که سمیه مادر زیاد از زنا کاران مشهور بود و بدین سبب پدر زیاد معلوم نبود و او را زیاد ابن ابیه می گفتند یعنی زیاد پسر پدرش ! و چون زیاد و معاویه در ناپاک زادگی و عداوت با حضرت امیر المومنین علیه السلام با یک دیگر شریک بودند، معاویه زیاد را به خود ملحق کرد و گفت برادر او است، زیرا که ابو سفیان شبی با مادر او زنا کرد، و زن شراب فروشی را آوردند که بر این معنی گواهی داد و تا چنین نسبه ای کثیف نباشد آن اعمال زشت از کسی صادر نمی گردد . و عبید الله پسر زیاد نیز نا پاک زاده بود، و بدین سبب جرات بر قتل سیّد الشهداء و جگر گوشه رسول خدا و سایر نفوس مقدسه و ریختن خون های پاک و اعمال زشت دیگر نمود. لعنت خدا بر همه ایشان باد.

ائمه عليهم السلام است که این پیمان شکنان بیهتان ها بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بستند و احادیث دروغ بر آن حضرت افتراء کردند و شبهه های باطل واهی برای مردم ظاهر ساختند .

16

وَلَمْ تَكُ إِلَّا مِخْتَهُ كَشَفْتَهُمْ \*\*\* بِدَعْوَى ضَلَالٍ مِنْ هُنَّ وَهَنَاتٍ

غصب کردن خلافت امیر المومنین - علیه السلام با آن وضوح و روشنی از سوی، آنان به جز امتحانی از سوی خدا که کفران نبود منافقان را ظاهر گردانید و ایشان را به دعوی گم راهی که به سبب را غرض های باطل و نفاق های پنهان و کینه های دیرینه داشته اند، رسوا کرد.

17

تُرَاتُ بِلَا قُرْبَى وَ مُلْكُ بِلَا هُدَى \*\*\* وَ حُكْمُ بِلَا سُورَى بِغَيْرِ هُدَاةٍ

آن گم راهی، میراثی بود که بدون قرابت و خویشی از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بردند و پادشاهی و خلافتی بود که متصرف شدند؛ بی هدایت و دانائی و حکمی در میان مسلمانان که بدون مشورت پادشاهان و راه نمایان دین جاری ساختند .

ص: 33

رَزَايَا أَرْتَنَا خُضْرَةَ الْأَفُقِ حُمْرَةً \*\*\* وَرَدَّتْ أَجَاغاً طَعْمَ كُلِّ فِرَاتٍ

این ها چندین مصیبتی است که سبزی افق آسمان را در نگاه ما سُرخ نمود و در کام ما مزه همه آب های شیرین را شور و تلخ گردانید . (1)

وَمَا سَهَّلْتُ تِلْكَ الْمَذَاهِبَ فِيهِمْ \*\*\* عَلَى النَّاسِ إِلَّا بِيَعَةِ الْفَلَتَاتِ

و آسان نکرد این مذهب ها و بدعت ها را که در میان ایشان بر مردم پدیدار گردیده است؛ مگر بیعت باطلی که بی تامل و تدبیر داشتند. (2)

ص: 34

1- اشاره است به آن چه که میان عرب و عجم مشهور است که آن کس که غم و دردی بر او عارض شد، دنیا در نظرش تیره و متغیر می نماید و در کام او لذت ها نا گوار می شود.

2- همان کسانی که گفتند: « ما بیعت را برهم نمی توانیم زد. » و آن بیعتِ شوم را اجماع نام کردند و در نظر مردم مشتبه گردانیدند، با آن که در اوّل حال اکثر مهاجران و انصار بیعت نکردند و حتی یک تن از بنی هاشم نیز بیعت نکرد. و چون منافقان را به طمع اموال و مناصب با خود یار کردند به جبر و عنف مردم را به بیعت می بردند، و ریسمان ها در گردن ایشان کرده بودند و می کشیدند و شمشیر ها کشیدند، و شمشیر ها بر بالای سرای شان بود که بیعت می کردند و چنین خلافت و بیعتی را (اجماع) نامیده بودند و حجت خلافت خود ساختند .

وَ مَا قِيلُ أَصْحَابِ الشَّقِيْفَةِ جَهْرَةً \*\*\* بدعوى تُرَاثٍ فِي الضَّلَالِ بَنَاتٍ

گفتار آنان در سقیفه بنی ساعده با آواز بلند به هنگام معارضه با انصار که به سبب گم راهی دعوی میراث حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کردند فایده ای نمی بخشید. (1)

21

وَ لَوْ قَلَّدُوا الْمُوصَى إِلَيْهِ أُمُورَ هَا \*\*\* لَرُمَّتْ بِمَأْمُونٍ عَلَى الْعَثَرَاتِ

اگر این امت، شرم امور خود را به کسی که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - او را وصی خود گردانید و سفارش امت را به او کرد و اگذار می کردند؛ هر آینه امر خود را به کسی تفویض می کردند که ایمن بود از آن که از وی خطا و لغزشی سرزند. (2)

ص: 35

1- آن ها که می گفتند: ما خویشان آن حضرتیم البته. و این اشاره است به آن که حضرت امیر المومنین - صلوات الله علیه - مکرر در نظم و نثر می فرمودند که: « حجتی که قریش بر انصار تمام کردند که ما خوی شان پیغمبریم و به خلافت آن حضرت سزاوار تریم همان حجت را من بر ایشان دارم که شما از قبیله آن حضرتید، دعوی شایستگی می کنید من که پسرعم و داماد او هستم چگونه سزاوار تر و شایسته تر نباشم؟» صرف نظر از نص روز غدیر و غیر آن و برتر بودن در تمامی کمالات.

2- یعنی خلیفه بر حق علی بن ابی طالب علیه السلام.



أَخِي ، خَاتَمِ الرُّسُلِ الْمُصَنَّفِي مِنَ الْقَدَى \*\*\* وَ مُفْتَرَسِ الْأَبْطَالِ فِي الْغَمَرَاتِ

آن ، مامون برادر خاتم پیامبران بود و از هر بدی که به خاطر رسد به شهادت قرآن پاک و بر کنار بود و در جنگ های عظیم؛ درنده شجاعان بود.

فَإِنْ جَحَدُوا كَانَ الْغَدِيرُ شَهِيدَهُ \*\*\* وَ بَدْرٌ وَ أَحَدٌ شَامِحُ الْهَضْبَاتِ

اگر خلافت و شایستگی امامت او را انکار کردند، روز غدیر خم که در عالم مشهور است گواه او است. و جوانی ها و شهادت های او در جنگ « بدر » و « احد » که کوه هائی بلند دارند شاهد حقانیت و امامت او است.

وَ آتَى مِنَ الْقُرْآنِ تُتْلَى بِفَضْلِهِ \*\*\* وَ اِيثارُهُ بِالْقُوتِ فِي الزَّبَاتِ

آیاتی چند از قرآن کریم - که مردم می خوانند - نیز بر خلافت او گواهی می دهد. و دست گیری او در شدت ها و تنگی ها و قحطی ها از ساکین؛ به قوت خویش بر فضیلت او دلالت می کند. (1)

---

1- اشاره است به قصد نزول سوره کریمه « هل اتی » و غیر آن از صدقات آن حضرت که عامه و خاصه روایت کرده اند و کتب سیر و اخبار فریقین سرشار از آن هاست.

عَزُّ جَلَالٍ أَدْرَكَتْهُ بِسَتْقِهَا \*\*\* مَنَاقِبُ كَانَتْ فِيهِ مُوتِنَفَاتٍ

بزرگ واری و شکوه و عظمتی که آن حضرت به سبقت گرفتن بر دیگران به واسطه چندین صفات پسندیده در یافته بود؛ چنان بود که پیش از وی کس دیگری آن ها را در نیافته بود.

مَنَاقِبُ لَمْ تُدْرِكْ بِكَيْدٍ وَ لَمْ تُنَلَّ \*\*\* بِشَيْءٍ سِوَى حَدِّ الْقَنَا الدَّرِبَاتِ

آن چه گفته آمد؛ منقبتی چند است که نمی توان آن ها را به مکر یا

به مال یافت؛ و به آن ها جز به دم نیزه های تند و تیز نمی توان رسید. (1)

نَجِيٍّ لِحَبْرِيَلِ الْاَمِيْنِ وَ اَنْتُمْ \*\*\* عَكُوفٌ عَلٰى الْعُرَىٰ مَعًا وَ مَنَاةَ

به هنگامی که شما به سجده های تان در کار پرستش «عزی» و «مناه» بودید، من هم راز جبرئیل امین بودم. (2)

1- یعنی از جمله منقبت های آن حضرت؛ شجاعت بی نهایت بود که اساس دین مبین به زور بازوی مُعْجَزِ نَمَای آن حضرت شد و بیش ترین عداوتِ منافقان با آن جناب از آن جهت بود.

2- یعنی حضرت امیر المومنین - صلوات الله و سلامه علیه - هم راز جبرئیل امین بود زیرا که صدای وحی خدا را که بر حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - نازل می نمود؛ او می شنید. و این خطاب به جمعی است که غصب خلافت آن حضرت کردند

بَكَيْتُ لِرِسْمِ الدَّارِ مِنْ عَرَفَاتٍ \*\*\* وَ اذْرَيْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ بِالْعَبْرَاتِ

در « عرفات » برای آثار خانه ویران آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که ایشان را از آن جا دور کرده بودند و منافقان جای ایشان را غصب کرده بودند گریستم و آب دیدگانم را بر خاک پاشیدم.

وَبَانَ عُرَى صَبْرِي وَ هَاجَتْ صَبَابَتِي \*\*\* زُسُومُ دِيَارٍ قَدْ عَفَتْ وَ عِرَاتِ

حلقه های [ زنجیر ] صبرم از هم گسسته شد و اشتیاق من - به واسطه نشانه ای منزل ها و خانه هایی که آثار آن ها محو شده بود و بیابانی نا هم وار شده بودند به هیجان آمد.

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ \*\*\* وَ مَنْزِلٌ وَحِيٌّ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

آن خانه ها جایگاه تدریس آیه ای چند بود که اهل بیت رسالت در آن جا تفسیر آیات می فرمودند و اینک به واسطه ستم مخالفان از تلاوت قرآن خالی شده است چه جای تفسیر آن و محلّ نزول وحی الهی بود و اکنون

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنَى \*\*\* وَبِالْبَيْتِ وَالتَّعْرِيفِ وَالْجَمَرَاتِ

آن خانه ها در « خیف » یعنی مسجد « منی » - و در خانه کعبه و در « عرفات » و در جمرات منی؛ از آل رسول خدا - صلوات الله علیهم - بود .

32 و 33

دِيَارُ لِعَبْدِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنَى \*\*\* وَالسَّيِّدِ الدَّاعِي إِلَى الصَّلَاةِ

دیار علی و الحُسَین و جَعْفَرٍ \*\*\* وَ حَمَزَةَ و السَّجَادِ ذِي التَّمَنَاتِ

آن خانه ها در « خیف منی »؛ از عبد الله پدر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بود و از سید بزرگ واری که مردم را به سوی نمازها فرا می خواند یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله - و خانه های علی بن ابی طالب، و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء و حضرت امام زین العابدین که بسیار سجده کننده بود و از بسیاری سجود در سجده گاه هایش پینه ها (1) پدیدار گشته بود.

ص: 39

---

1- پینه هائی هم چون پینه زانو و سینه، شتر که هر سال چندین مرتبه با مقراض آن ها را می برید.

دِيَارٌ لِعَبْدِ اللَّهِ وَالْفَضْلِ صِنْوَهُ \*\*\* نَجَى رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ

خانه ها، از عبد الله - پسر عباس ؛ عموی پیغمبر و فضل برادر عبد الله که در خلوت ها هم راز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود می باشد. (1)

وَسِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ وَابْنِي وَصِيهِ \*\*\* وَوَارِثِ عِلْمِ اللَّهِ وَالْحَسَنَاتِ

و خانه های دو فرزند زاده رسول خدا و پسر جانشین او و وارث علم خداوند و سایر نیکی ها و کمالات.

مَنَازِلُ وَحْيِ اللَّهِ يَنْزِلُ بَيْنَهَا \*\*\* عَلَى أَحْمَدَ الْمَذْكُورِ فِي الصَّلَوَاتِ

آن خانه ها محل نزول وحی خدا بود که در میان آن ها بر احمد که نام او در نماز ها در پسرین ها و در بام دادان بر زبان می آید وحی نازل می شد .

ص: 40

---

1- ظاهراً « دعبل » در این جا از مامون که از اولاد عباس بود تقیه کرده است.

مَنَازِلُ قَوْمٍ يُهْتَدَى بِهِدَاهُمُ \*\*\* فَيُؤْمِنُ مِنْهُمْ زَلَّةَ الْعَثَرَاتِ

آن ها منزل های قومی بود که مردمان به برکت هدایت ایشان هدایت می یافتند و ایمن بودند از آن که به سبب عصمت ایشان از آن ها لغزشی واقع شود.

مَنَازِلُ جِبْرِيلِ الْأَمِينِ يَحُلُّهَا \*\*\* مِنَ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالْبَرَكَاتِ

آن دیار محل نزول جبرئیل بود که بروحی خداوند، امین است و از جانب حق تعالی در رسانیدن، وحی با سلام کردن ها و برکت ها در آن خانه ها حلول می کرد.

مَنَازِلُ وَحْيِ اللَّهِ مَعْدِنُ عِلْمِهِ \*\*\* سَبِيلُ رَشَادٍ وَاصِحِ الطَّرِيقَاتِ

آن خانه ها محل نزول وحی خداوند و معدن علم او بود و شاه راه هدایتی که مسیر آن روشن و آشکار است .

مَنَازِلُ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَالتَّهَيُّيَةِ \*\*\* وَالصَّوْمِ وَالتَّطَهِيرِ وَالحَسَنَاتِ

منزلی چند که مخصوص نماز و پرهیز گاری و روزه بود و خاص پاک گردانیدن نفس از صفات ناپسند و نیز کسب حسنات بود .

مَنَازِلُ لِأَتِيْمٍ يَحُلُّ بِرَبْعِهَا \*\*\* وَ لَا ابْنَ صُهَيْكٍ هَاتِكُ الحُرْمَاتِ

منزلی چند که به ساحت آن ها ابو بکر که از قبیله تیم بود و عمر که فرزند صهاک و در هم درنده پرده حرمت اهل بیت بود نزول نکرد. (1)

دِيَارٌ عَفَاها جَوْرُ كُلِّ مُنَابِدٍ \*\*\* وَ لَمْ تَعْفُ لِالْاَيامِ وَ السَّنَوَاتِ

خانه هایی که نشان آن ها را ستم دشمنان از بین برده است ولی به راستی از گذشت روزها و سالیان بسیار هرگز محو و نابود نشده است.

(2)

ص: 42

1- مولف گوید که ممکن است که مراد از دیار و منزل ها، خانه های آباد و رفیع و منازل امامت و خلافت، باشد نه خانه های ظاهری چنان که در آیه شریفه « فِي بُيُوتِ اِذْنِ اللّٰهِ اَنْ تَرْفَعُ » گفته شده است.

2- و غرض آن است که بنای دولت ایشان مثل بنا های دیگر نیست که به مرور ایام و سنین بر طرف شود بلکه از ستم ظالمان چند روزی پنهان شده است.

(قفا) نَسَّالَ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا: \*\*\* مَتَى عَهْدُهَا بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ؟

ای برادران، بایستید(1) تا از خانه ای سوال کنیم که اهل آن کم و ناچیز شماره شده اند و چند گاهی است که اثری از روزه و نماز در آن نیست . (2)

وَإِنَّ الْأَوْلَى شَطَّتْ بِهِمْ عُرْبُهُ التَّوَى \*\*\* أَفَانِينَ فِي الْأَقْطَارِ مُفْتَرِقَاتِ

و کجایند آنان که از زادگاه ها و سر زمین های خود دور افتادند و مانند شاخه های پراکنده درختان؛ در اطراف عالم پراکنده گشتند؟

هُمُ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا اعْتَزَلُوا \*\*\* وَهُمْ خَيْرٌ سَادَاتِ وَخَيْرٌ حُمَاةِ

ایشان اهل میراث، پیغمبرند هر گاه که نسبت خود را بیان کنند و همانا

- 
- 1- در میان عرب رایج است که خطاب عام را به صیغه تشبیه می آورند و جهات آن در کتاب بحار الانوار ذکر شده است .
  - 2- غرض بیان آن است که سال های بسیار است که از استیلاي مخالفان مغلوب گردیدن اهل بیت رسالت - صلوات الله عليهم اجمعين - آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو شده است و بدعت های منافقان ظاهر گردیده است و به جای عبادت و زهد و تقوی و پرهیز کاری شُرب خمر و لُهو و لعب و قتل نفوس و غارت اموال شیعیان رایج شده است.



ایشان بهترین سروران و بهترین حمایت کنندگان امت در دنیا و آخرت هستند.

46

إِذَا لَمْ تُنَاجِ اللَّهَ فِي صَلَاتِنَا \*\*\* بِأَسْمَائِهِمْ لَمْ يَقْبَلِ الصَّلَاةَ

هر گاه در نماز های خود به نام های مبارک ایشان با خداوند مناجات نکنیم ، حق تعالی نماز های ما را نمی پذیرد.

47

مَطَاعِيمٌ لِلْإِعْسَارِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ \*\*\* لَقَدْ شَرَّفُوا بِالْفَضْلِ وَالْبَرَكَاتِ

آنان در هر جا در پریشانی ها و قحطی ها بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده اند و به تحقیق که به فضیلت بر دیگران با برکت ها و رحمت ها و نعمت هائی که از ایشان به مردم رسیده است شرف یافته اند.

48

وَمَا النَّاسُ إِلَّا غَاصِبٌ وَمُكَذِّبٌ \*\*\* وَمُضْطَغِنٌ ذُو إِحْنَةٍ وَتَرَاتٍ

و مُنکران اهل بیت ، رسالت حق ایشان را غصب ، نموده ایشان را به دروغ نسبت می دهند و کینه و خشم آنان را در دل گرفته اند.

ص: 44

إِذَا ذَكَرُوا قِتْلَى بَدْرٍ وَ خَيْبَرَ \*\*\* وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أَسْبَلُوا الْعَبْرَاتِ

هر گاه کشته شدگان جنگ « بدر » و « خیبر » و روز جنگ « حنین » را که بر دست امیر المومنین علیه السلام کشته شدند بیاد می آورند؛  
آب دیدگان خود را جاری می سازند. (1)

50

فَكَيْفَ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَ رَهْطَهُ \*\*\* وَ هُمْ تَرَكُوا أَحْشَاءَهُمْ وَ غِرَاتِ

پس، چگونه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و خویشان و قبیله او را دوست داشته باشند در حالی که آنان قلب های شان را از کینه سرشار ساخته اند.

51

لَقَدْ لَآئِنُوهُ فِي الْمَقَالِ وَ أَضْمَرُوا \*\*\* قُلُوبًا عَلَى الْأَحْقَادِ مُنْطَوِيَاتِ

به تحقیق که به ظاهر در گفت گوی با او نرمی و هم واری می کردند و کینه

ص: 45

---

1- اما جنگ بدر و حنین برای آن که برادران و پدران و اقارب ایشان در آن دو دست آن حضرت کشته شدند و اما جنگ خیبر به سبب آن که دیگران گریختند و فتح بر دست ظفر آسای آن حضرت جاری شد. و اگر به جای خیبر « احد » بود مناسب تر بود زیرا که در جنگ خیبر کسی از قریش کشته نشد مگر آن که در ضمیر « ذکر او » منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند.

و عداوت را در دل هایی که بر کینه ای دیرین پیچیده شده، بود، پنهان می نمودند.

52

فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلَّا بِقَرَبَى مُحَمَّدٍ \*\*\* فَهَاشِمٌ أَوْلَى مِنْ هَنْ وَ هَنَاتِ

اگر خلافت به قرابت و خویشی محمد می بود، بنابر این بنی هاشم به مراتب از افراد پست و حقیری چون فلان و بهمان نسبت به آن سزاوار تر بودند.

53

سَقَى اللَّهُ قَبْرًا بِالْمَدِينَةِ عَيْتَهُ \*\*\* فَقَدْ حَلَّ فِيهِ الْأَمْنُ بِالْبَرَكَاتِ

خداوند قبری را که در مدینه طیبه است با باران رحمت خود

سیراب، گرداند پس به تحقیق در آن قبر کسی فرود آمد که با برکت های بسیاری باعث ایمنی جمیع خلائق در دنیا و آخرت است.

54

نَبِيُّ الْهُدَى صَلَّى عَلَيْهِ مَلِيكُهُ \*\*\* وَ بَلَغَ عَنَّا رُوحَهُ التُّحَفَاتِ

سبب، ایمنی پیغمبر هدایت (صلی الله علیه و آله) است. درود فرستند بر او پروردگار و مالک اختیار او و خدا از جانب ما به روح مقدس و مظهر او تحفه ها و درود و ثنا فرستند.

ص: 46

وَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مَا ذَرَّ شَارِقُ \*\*\* وَ لَاحَتْ نُجُومُ اللَّيْلِ مُبْتَدِرَاتٍ

و حق تعالی بر وی درود فرستد مادام که خورشید از افق سرزند و مادام که ستاره های شب و مبادرت کنندگان طلوع آفتاب در هر بام دادی پدیدار شوند.

56 و 57

اِفَاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلاً \*\*\* وَقَدَّمَاتِ عَطْشَانًا بِسَطِّ فِرَاتِ

إِذَا لِلظَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمَ عِنْدَهُ \*\*\* وَأَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

ای فاطمه! اگر حسین را که با تیغ بی دریغ دشمنان بر خاک کربلا افتاده و در کنار شط فرات تشنه لب جان داده است؛ به خاطر بیاوری، بر گونه گلگون خود سیلی خواهی زد و از آب دیده محزون بر گونه های گلگون، خود نهرها جاری خواهی کرد.

58

اِفَاطِمُ قُومِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ فَاؤُدُبِي \*\*\* نُجُومَ سَمَوَاتِ بَارِضِ فَلَاحِ

ای فاطمه! ای دختر بهترین خلق خدا بر خیز و بر فرزندان خود که ستاره های فلک امامت و رفعتند و اینک با پیکرهای خون آلود در زمین

ص: 47

## قَبْرُ بَكُوفَانَ وَ أُخْرَى بِطَيْبَةِ \*\*\* وَ أُخْرَى بِفَحِّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

چندین قبر در کوفه است و قبر هائی چند در مدینه طیبه و قبر های دیگر نیز در فح، مکه که صلوات من به آن ها برسد قرار دارند. (1)

ص: 48

1- مولف گوید: که قبر های کوفه اشاره به ضریح های مقدسه حضرت امیر المومنین و حضرت امام حسین - صلوات الله علیهما - و قبر های شهدای کربلاست و بعضی از اولاد ائمه اطهار - علیهم السلام - که در کوفه و حوالی آن مدفونند. و قبر های مدینه اشاره است به مرفد منور حضرت سید انبیاء (صلی الله علیه و آله) و مضجع معتبر حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - و ضریح های پاک امامان بقیع صلوات الله علیهم و سایر سادات عالی درجات که در آن شهر پاک مدفونند. و فح اسم جای گاهی است در نزدیکی مکه معظمه که اطفال را در آن جا محرم می گردانند. و خلاصه قصه فح آن است که حسین پسر علی پسر حسن سوم پسر حسن دوم پسر امام حسن مجتبی علیه السلام که مادر او زینب دختر عبد الله پسر حسن دوم بود در ایام خلافت موسی که ملقب به هادی و چهارمین خلیفه بنی عباس بود در ماه ذی قعدة سال 189 ه. ق در مدینه؛ خروج کرد. و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که علت خروج حسین آن بود که هادی مردی سنگ دل از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینه پاک، کرد و آن عمری ملعون کار را بر سادات مدینه پاک بسیار تنگ کرد و اهانت و اذیت بسیار به ایشان می رسانید و چون اوایل آمدن حاجیان به مدینه شد، هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و حسین و سادات را وسوسه کردند که خروج کنید و ما از شما پشتیبانی خواهیم کرد حسین اراده خروج کرد و سادات را جمع کرد که از جمله آن ها سه پسر عبد الله بن الحسن پسر حضرت امام حسن (علیه السلام) بود، یکی یحیی نام داشت و دیگری سلیمان و سومی ادریس و عبد الله پسر حسن سوم که او را «افطس» می گفتند ابراهیم پسر اسماعیل که او را «طباطبا» می گفتند، و سادات طباطبا نسبت به او می رسانند، و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن سوم و عبد الله پسر اسحق پسر ابراهیم پسر حسن دوم بودند و دوستان و آزاد کرده ها و آشنایان خود را جمع کردند، پس بیست و شش نفر از فرزندان حضرت امیر المومنین علیه السلام جمع آمدند و با ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم خروج کردند و چون موذن اذان صبح را، گفت داخل شدند و افطس بر منار بالا رفت و موذن را مجبور کرد که «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» را در اذان بگوید عمری چون این صدا را گریخت و از مدینه بیرون رفت و حسین نماز صبح را در با مردم به جای آورد و کسی از اولاد ابو طالب مگر حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) و حسن پسر جعفر پسر حسن سوم، از ایشان تخلف نمود. پس حسین بر منبر بر آمد و بعد از حمد و ثنا گفت منم فرزند رسول خدا، و بر منبر پیغمبر خدا بر آمده ام و در حرم پیغمبر خدا شما را دعوت می کنم که به سنت رسول خدا عمل کنید. «مردم بعضی بیعت کردند و در این حال حماد بربری که داروغه مدینه بود لشکری جمع نمود و بر در مسجد آمد و چون خواست از مرکب به زیر آید سید یحیی پسر عبد الله با شمشیری که در دست داشت چنان بر پیشانی او زد که زره و کلاه خود او را برید و نصف سرش را پرانید و آن ملعون از اسب در گردید و یحیی بر لشکر او حمله برد و همه گریختند. و در آن سال مبارک ترک که از امرای خلیفه بود به حج آمده بود، چون داخل مدینه شد و خبر خروج حسین را شنید، شب پنهان کس به نزد او فرستاد نمی خواهم به جنگ تو مبتلا، شوم و به خون ریزی سادات دست زدم، شب جمعی اگر چه ده نفر باشند بر سر لشکر من بفرست که من بهانه ای برای گریز بیابم. حسین چنین کرد و او گریخت و به جانب مکه رفت. کلینی - علیه الرحمه - روایت کرده است که چون حسین خروج کرد و مدینه پاک را متصرف شد فرستاد و به حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) تکلیف

کرد که با او کند. حضرت به نزد او رفت و فرمود ای، پسرعم مرا تکلیف بیعت مکن، پسرعم تو بیعت محمد بن عبد الله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) را مجبور بر بیعت کرد، بر او لازم شد امری چند را که نمی خواست بگوید، گفت یعنی خبر داد به آن که او کشته خواهد شد و به چه نحو کشته خواهد شد و چه کسی او را خواهد کشت اگر به من نیز تکلیف کنی، آن چه می دانم خواهم گفت حسین گفت: من از شما در خواست کردم که می خواهید بیعت، کنید من شما را مجبور نمی کنم اختیار با شماست. چون به وداع حضرت امام موسی (علیه السلام)، آمد حضرت فرمود: ای پسرعم! بدان که در این سفر البتّه کشته خواهی، شد نیکو جنگ کن که این گروه فاسقانی هستند که به ظاهر اظهار اسلام کنند و در باطن مُشرک و کافرند پس فرمود: **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!** من مزد مصیبت شما را ای گروه خویشان، من از خدا می طلبم. پس حسین بیرون رفت و چنان چه حضرت فرموده بود او و اصحابش همه کشته شدند. و صاحب مقاتل الطالبین گفته است: که حسین با سیصد تن از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شدند و شخصی را در مدینه به نیابت خویش بر جای نهاد. چون به فخر رسیدند؛ لشکر هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند و در آن سال از بنی عباس، بد کار عباس بن محمد و سلیمان بن ابی جعفر و موسی بن عیسی به حج آمده بودند و مبارک ترک و علی بن یقطین و حسن حاجب و حسین بن یقطین نیز به ایشان ملحق شدند و ایشان با لشکری گران در برابر لشکر سید حسین در روز هشتم ماه ذی حجه به هنگام نماز صبح ایستادند. پس اول می شویم بر حسین امان عرض کردند که ما شما را امان می دهیم و ضامن که خلیفه ضرری به شما، نرساند بلکه به شما احسان کند! سید حسین چون می دانست که بر امان ایشان نمی توان اعتماد کرد و اگر به ایشان دست یابند، آن ها را به بدترین شکلی به قتل خواهند رسانید نپذیرفت و کشتار عظیمی در میان آنان واقع شد. و پیوسته لشکر مخالف صدای امان بلند می کردند و آن شیران بیشه شجاعت قبول امان نکرده مردانه جنگ می کردند و با وجود کمی تعداد می کردند و با وجود کمی تعداد و بی هیچ کمکی از آن سنگ دلان را به جهنم فرستادند تا آن که محمد بن سلیمان لعین از پشت لشکر ایشان در آمد و تعداد زیادی از لشکر حسین را به قتل رسانید تا آن که حسین و سلیمان بن عبد الله بن الحسن و عبد الله بن اسحق بن ابراهیم بن الحسن و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات و موالی شهید شدند و اکثر سادات حسنی در آن روز به قتل رسیدند. و از حضرت امام محمد تقی - صلوات الله علیه - روایت کرده اند که بعد از واقعه دهشت ناک کربلا واقعه ای بر سادات بزرگ وار، عظیم تر از جنگ فخر واقع نشد. و چون آن لشکر شقاوت پیشه سر های شهیدان را به نزد موسی و عباس آوردند؛ جمع بی شماری از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس شوم حاضر بودند. دو ملعون از حضرت امام موسی (علیه السلام) پرسیدند که: این سر سیدند: که این سر حسین است؟ حضرت فرمود، بلی **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.** به خدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده و امر کننده به نیکی ها و نهی کننده از بدی ها، و در میان سادات حسنی مانند خود نداشت. آن لعنت شدگان ساکت شدند و جواب نگفتند. و چون اسیران سادات را به نزد هادی ملعون بردند امر کرد که همه را به قتل آوردند و در همان روز آن سگ به جهنم واصل شد و از جمعی ثقات روایت کرده اند که چون هنگام وفات سلیمان شد کلمه شهادتین را بر او تلقین می کردند، و او شعری چند می خواند که مضمون آن این است که کاشکی مادرم مرا نمیزانید و به جنگ با حسین و یارانش نمی رفتم. و در کتاب مقاتل الطالبین از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در فخر از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود که: جبرئیل نازل شد و گفت: یکی از فرزندان تو در اینجا شهید خواهد شد و ثواب کسی که با او شهید شود برابر شهیدان دیگر است. و نیز روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) هم در فخر فرود آمد و کشته خواهد شد با گروهی که ارواح نماز کرد و فرمود: که در اینجا مردی از اهل بیت من ایشان به سوی بهشت سبقت خواهد گرفت. بدان که از این احادیث مُستفاد می شود که حسین دعوی امامت نکرده است و از برای این خروج کرده است که نهی از منکر بکند و اگر پیروز شود حق را به امام زمان بدهد چنان چه احادیث در باب او و در باب زید - علیهما السلام - به این مضمون وارد شده است.







وَأُخْرَى بِأَرْضِ الْجُوزْجَانِ مَحَلُّهَا \*\*\* وَقَبْرُ بِيَا حَمْرِي لَدَى الْغُرَبَاتِ

و چند قبر دیگر نیز در زمین جوزجان خراسان است و قبری نیز در

ص: 51

وَقَبْرُ بَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ \*\*\* تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

و مزار نفس زکیه که در بغداد، است و خداوند او را در غرفه ها بهشت با رحمت خود فرا گرفته است . (2)

وَقَبْرُ بَطُوسٍ يَالَهَا مِنْ مُصِيبِهِ \*\*\* الْحْتُ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّرْفَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا \*\*\* يَرْجِعُ عَنَّا الْغَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

1- و اول اشاره است به قتل «ی حیی» پسر «زید» شهید که بعد از شهادت پدرش به خراسان رفت و در آن جا خروج کرد و در زمان ولید پلید از خلفای بنی امیه، و در جوزجان او را شهید کردند و بردار کشیدند و بردار بود تا ابو مسلم مروزی خروج کرد و او را از دار به زیر آورد و دفن کرد. و دوم اشاره است به قتل «ابراهیم» پسر «عبد الله بن الحسن» که بعد از کشته شدن برادرش محمد گریخت و به عراق رفت و در آن جا خروج کرد و مدت ها حکومت کرد و سر انجام در باخمری که شانزده فرسخی کوفه است؛ کشته شد و در آن جا مدفون شد.

2- و ابن بابویه رحمه الله علیه روایت کرده است که دعبل گفت که : چون به این جای قصیده رسیدم حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود که: ای دعبل می خواهی در این جا دو بیت الحاق کنم که قصیده تو تمام شود؟ گفتم بلی یا زاده پیغمبر خدا! پس حضرت آن دو بیت را فرمود ( اشاره به اسات 62 و 63 قصیده تائیه است. )

و شهادتِ صاحبِ قبری که در طوس واقع خواهد شد، مصیب و اندوه بزرگی است که آتشی پیوسته آتش حسرت در درون حسرت در درون می افروزد که تا روز حشر شعله می کشد تا روزی که خداوند؛ قائم آل محمد را بر انگیزد که غبار غم و اندوه را از دل ما دوست داران ایشان بزدايد.

64

علی بن موسی اَزْشَدَ اللهُ أَمْرَهُ \*\*\* وَ صَلَّى عَلَيْهِ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ

صاحب آن قبر، علی بن موسی است. خداوند امر او را به اصلاح آورد و بر او بهترین درود ها را فرستد . (1)

65 و 66 و 67

فَأَمَّا الْمُمِصَّاتُ الَّتِي لَسْتُ بِالِغَا \*\*\* مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهِ صِفَاتِ

قَبُورٍ بِبَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا \*\*\* مُعَرَّ سُهُمٍ مِنْهَا بِسَطِّ فَرَاتِ

تُوفُوا عِطَاشًا بِالْفُرَاتِ فَلَيْتَنِي \*\*\* تُوْقِيْتُ فِيهِمْ قَبْلَ يَوْمِ وَفَاتِي

ص: 53

---

1- مولف: گوید ظاهراً همان دو بیت از حضرت امام رضا (علیه السلام) است، و بیت سوم را دعبل اضافه کرده است و به روایت ابن بابویه دعبل گفت: ای زاده رسول الله آن قبری که در طوس است قبر کیست؟ حضرت فرمود که قبر من است و روزها و شب ها به پایان نخواهد رسید مگر آن که شهر طوس محل رفت و آمد پیروان و زیارت کنندگان من گردد به درستی که هر که در شهر طوس و غربت، من مرا زیارت کند در روز قیامت با من در درجه من باشد و گناهِش آمرزیده شود.

پس اما آن مصیبت ها که دل مرا سوخته و به درد آورده است، و چندان که سعی کنم وصف آن ها را چنان چه، باید نمی توانم کرد اندوه بر صاحبان قبری چند است که، واقعند در نزدیک نهری که از کنار کربلا جاری است. وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در کنار نهر فرات. ای کاش در مصیب ایشان پیش از روز مرگ خویش

می مردم. (1)

68

إلى الله اشكو لوعه عند ذكرهم \*\*\* سقتني بكأس الثكل والفطعات

شکایت سوزش دل خود را به خداوند می برم سوزش دل را به هنگام یاد

ص: 54

1- مولف گوید که فرات نهر بزرگی است که در پنج فرسنگی کربلای معلی گذرد و از آن نهری جدا کرده بودند که به کربلا می آمد، و به کوفه می رفت و آبادانی کوفه از آن نهر بوده است و همان نهر بود که بر روی حضرت امام حسین (علیه السلام) بسته شد و نشان آن نهر نزدیک مرقد منور حضرت عباس رضی الله عنه پیدا است، و عباس از همان نهر آب بر داشته بود که برای لب تشنگان اهل بیت رسالت (صلی الله علیه و آله) بیاورد که او را در میان گرفتند و در حوالی آن نهر او را شهید کردند به همین جهت او، دور از سایر شهیدان در آن جا مدفون شده است. و ابن علقمی که وزیر مستعصم بود از علمای شیعه بود و او باعث بر کنار شدن که مستعصم شد که آخرین خلیفه سنگ دل بنی عباس است. چون حدیثی شنیده هر گاه حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) به کربلا تشریف آوردند، خطاب به این نهر کردند که تو را بر روی جدم امام شهید بستند و تو هنوز جاری هستی و می آیی! به این سبب ابن علقمی آن نهر را خراب کرد و آن باعث خرابی شهر کوفه شد و به این سبب آن نهر به نهر علقمی معروف شد چرا که خراب کننده اش او بود. و غرض شاعر بیان فزونی زشتی اعمال ناپسند آن کافران است که با آن که سید الشهداء و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچکی و نزدیکی نهر بزرگ بودند آب را از ایشان منع نمودند تا آن که همه با لب تشنه شهید شدند.

آنان که جام های ماتم زدگی و تلخ کامی را به من می آشاماند .

69

أَخَافُ بَأْنَ أَرْ دَارَهُمْ فَتَشُوقَنِي \*\*\* مَصَارِعُهُمْ بِالْجِرْعِ فَالتَّخَلَاتِ

از زیارت ایشان بیم ، دارم چه زیارت محل شهادت ایشان که در میان وادی و نخلستان قرار گرفته اندوه مرا به هیجان می آورد.

تَقَسَّمُهُمْ رَيْبِ الْمُنُونِ فَمَا تَرَى \*\*\* لَهُمْ عَفْوَةً مَغْشِيَةَ الْحُجُرَاتِ

ایشان را حوادث روزگار پراکنده کرده است و دیگر برای آنان خانه و ساحتی که مردم بر آن ها یا در حجره ها و جوانب آن وارد شوند؛ نمی بینی .

71

خَلَا أَنْ مِنْهُمْ بِالْمَدِينَةِ عُصْبَةٌ \*\*\* مَدِينِينَ أَنْضَاءَ مِنَ اللَّزَابَاتِ

به جز آن که جمعی از ایشان با سختی بسیار و تکیدیگی و لاغری از رنج ها و شداید روزگار غدار و حيله های زمانه ناپایدار؛ هم چنان در مدینه باقی مانده اند.

ص: 55

قَلِيلَةٌ زُورًا سِوَى أَنْ زُورًا \*\*\* مِنَ الصَّنِيعِ وَالْعُقْبَانِ وَالرَّحِمَاتِ

کمتر کسی قبر های ایشان را زیارت می کند، مگر زیارت کنندگانی اندک شمار از، کفتار ها، و عقاب ها و همای ها.

لَهُمْ كُلُّ يَوْمٍ تُرْبَةٌ بِمَضَاجِعِ \*\*\* تَوْتٌ فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ مُفْتَرِقَاتِ

هر روز شهیدی از ایشان در سر زمینی به خاک سپرده می شود و بر خیل شهدای اهل بیت رسالت افزوده می گردد.

تَكَكَّبَ لِأَوَاءِ السِّنِينِ جَوَارِهِمْ \*\*\* فَلَا تَصْطَلِيهِمْ جَمْرَةُ الْجَمْرَاتِ

شدت ها و بلا- های سالیان دراز به صاحبان آن قبر ها نزدیک نمی گردد زیرا که در رحمت و نعمت پروردگار خود قرار دارند و از دنیا و اهل آن آسیبی به ایشان نمی تواند رسید و حرارت آخ گر های جهنم نیز برای شان نمی رسد.

وَ قَدْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحِجَازِ وَأَرْضِهَا \*\*\* مَعَاوِيرٌ نَحَاوُونَ فِي الْأَزْمَاتِ

به تحقیق که از جمله آن سادات والا مقام گروهی بودند که در حجاز مکه و زمینه ای اطراف آن دشمنان را بسیار غارت می کردند و در قحط سالی ها اشتران بسیاری را قربانی می کردند .

76

حِمَى لَمْ تَزُرْهُ الْمُدْنِيَاتُ وَ أَوْجُهُ \*\*\* تُضِي لَدَى الْأَسْتَارِ وَالظُّلُمَاتِ

برای ایشان بارگاه و حرم سرائی بود که زنان گناه کار نمی توانستند به زیارت آن بروند چه جای آن که اهل آن گناه کار باشند . و چهره هائی داشتند که در زیر پرده ها و در تاریکی ها روشنی می بخشیدند.

77

إِذَا وَرَدُوا خَيْلًا بِسُمْرٍ مِنَ الْقَنَا \*\*\* مَسَاعِيرَ حَرْبٍ أَفْحَمُوا الْغَمَرَاتِ

هر گاه با تیر های گندم گون خود به لشکری حمله می بردند، خود را بی باکانه بر دشمن می زدند و آتش جنگ را بر می افروختند .

78

فَإِنْ فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ \*\*\* وَ جَبْرِيلَ وَ الْفُرْقَانَ وَ السُّورَاتِ

اگر روزی فخر ، کنند نام محمد ( صلی الله علیه و آله ) را می آورند و نسب خود را به آن حضرت باز می گویند و به جبرئیل ( علیه السلام ) و قرآن مجید که بر جد ایشان نازل

ص: 57

شده است اشاره می کنند و از سوره های قرآن که در شان ایشان فرود آمده است یاد می کنند .

79

وَعَدُوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلَى \*\*\* وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرَ بَنَاتِ

و از علی ( علیه السلام ) که صاحب منقبت های بی شمار و صاحب رفعت و بزرگی است و از فاطمه مُنَوَّره زهرا که بهترین دختر عالمیان است یاد می کنند .

80

وَ حَمَزَةَ وَالْعَبَّاسَ ذَا الْعَدْلِ وَالْتَّحِي \*\*\* وَ جَعْفَرَ هَا الطَّيَارِ فِي الْحَجَبَاتِ

و حمزه و عباس را که صاحبان عدالت و پرهیزگاری بودند و جعفر طیار را که در حجاب های عزّت و شرف به پرواز در آمده است بر می شمارند.

81

أُولَئِكَ لَا مَلْفُوحَ هِنْدٍ وَ حَزْبَهَا \*\*\* سُمِّيَةَ مِنْ نَوَكِي وَ مِنْ قَذِرَاتِ

آن بزرگ واران که ذکر کردیم هم چون معاویه از زنان هند زنا کار به هم نرسیده اند و نیز مانند سُمیة از گروه و هم سانان هند نیستند که از احمقان و صاحب پلیدی و ناپاکی در کردار و در نسب بود.

ص: 58



سَسْأَلُ تَيْمٍ عَنْهُمْ وَعَدِيَّهَا \*\*\* وَبِيعَتُهُمْ مِنْ أَفْجَرِ الْفَجَرَاتِ

هُمْ مَنْعُوا الْآبَاءَ عَنْ أَخْذِ حَقِّهِمْ \*\*\* وَهُمْ تَرَكُوا الْآبَاءَ رَهْنَ شَتَاتِ

زود باشد که در قیامت از ابوبکر که از قبیله « تیم » است و از « عمر » که از قبیله عدی است پرسند که چرا بر اهل بیت رسالت ستم کرده اید و حق ایشان را غصب کرده اید؟ و بیعت ایشان با ابوبکر بدترین زشتی ها و گناهان شان بود. و ابوبکر و عمر و یاران شان، پدران اینان را از گرفتن حق خود منع کردند و فرزندان ایشان را به ظلم و ستم در اطراف عالم پراکنده کردند. (1)

وَ هُمْ عَدَلُوهَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ \*\*\* فَبِيعَتُهُمْ جَاءَتْ عَلَى الْغَدْرَاتِ

وَ لِيَهُمْ صِنُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ \*\*\* أَبُو الْحَسَنِ الْفَرَجُ لِلْغَمَرَاتِ

ایشان جریان خلافت را از وصی محمد (صلی الله علیه و آله) منحرف کردند، پس بیعت آنان به شیوه ای مکر آمیز و حيله گرانه بود.

امام ایشان برادر و هم تایی محمد رسول الله است و او ابو الحسن علی

1- زیرا که اگر آن ها حق امیر المومنین (علیه السلام) را غصب نمی کردند، هرگز بنی امیه و بنی عباس بر اهل بیت رسالت مسلط نمی شدند چنان چه یکی از اکابر گفته است به خدا سوگند که حضرت امام حسین (علیه السلام) مگر در روز بیعت سقیفه شهید نشده است.

است که شکافنده لشکر های انبوه و زداینده غم های عظیم از دل پیغمبر بوده است.

87 و 89

مَلَامَكْ فِي آلِ النَّبِيِّ فَإِنَّهُمْ \*\*\* أَحِبَّائِي مَا دَامُوا وَأَهْلُ ثِقَاتِي

تَخَيَّرْتَهُمْ رُشْدًا لِنَفْسِي إِنَّهُمْ \*\*\* عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرُهُ الْخَيْرَاتِ

سرزنش های خود را در محبت آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از من دور مدار. زیرا که ایشان تا، هستند دوستان و اهل اعتمادمنند و من ایشان را برای صلاح نفس خود اختیار کرده ام و ایشان در همه احوال بر گزیده بر گزیدگانند.

88 و 89

نَبَدْتُ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ صَادِقًا \*\*\* وَ سَلَّمْتُ نَفْسِي طَائِعًا لَوْلَاتِي

فِيَارَبِّ زِدْنِي فِي هَوَايَ بَصِيرَةً \*\*\* وَ زِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي

محبت خود را از روی صدق و راستی به سوی ایشان افکنده ام و جان خود را با میل و رغبت به والیان و امامان خود تسلیم نموده ام. پس ای پروردگار من بینائی مرا در محبت ایشان زیاده گردن و ثواب محبت ایشان را در نیکی های من بیفزای .

ص: 60

سَابَّكِيهِمْ مَا حَجَّ لِيهِ رَاكِبٌ \*\*\* وَ مَا نَاحَ قُمْرِيٌّ عَلَى الشَّجَرَاتِ  
وَ اِنِّي لَمَوْلَاهُمْ وَقَالَ عَدُوَّهُمْ \*\*\* وَ اِنِّي لَمَحْزُونٌ بِطُولِ حَيَاتِي

پس برای شان، مادام که سواره ای برای خدا حج گزارد و مادام که قمری بر درختان ناله و زاری نماید گریه خواهم کرد. به درستی که من دوست و معتقد ایشان هستم و دشمن دشمنان ایشان می باشم و در طول عمر خود اندوه ناکم ( و می خواهم که جان خود را فدای ایشان کنم؛ زیرا که ایشان را در این احوال نمی توانم ببینم )

92 و 93

بِنَفْسِي أَنْتُمْ مِنْ كُفُولٍ وَفْتِيَةٌ \*\*\* لَفَكِّ عُنَاةٍ أَوْ لِحَمَلِ دِيَاتِ  
وَ لِلخَيْلِ لَمَّا قَيْدَ المَوْتِ خَطَوَهَا \*\*\* فَأَطَلَقْتُمْ مِنْهُنَّ بِالدَّرِيَاتِ

ای پیران و جوانان اهل بیت رسالت جان خود را فدای شما می کنم تا آن که مسلمانان را هم چنان که عادت شماست در رهائی اسیرانی که به جور و ستم ایشان را اسیر کرده باشند یا خون بهائی که بر عهده کسی باشد و قادر به پرداخت آن نباشند متحمل آن خون بها شوید و او را آزاد سازید .

و از برای نجات سوارانی چند که در مخمصه افتاده باشند و تن به مُردن و کشتن داده باشند به حدی که گویا مرگ پای اسبان ایشان را در بند و

ص: 61

زنجیر کرده است که قدرت گریختن نداشته باشند و شما به پای مردی نیزه ها و شمشیر های تیز، برنده بند از پای ایشان بر دارید.

94

احِبُّ قَصِيَّ الرَّحْمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ \*\*\* وَ أَهْجُرْ فِيكُمْ زَوْجَتِي وَ بَنَاتِي

آن هایی را که از خویشان من نیستند یا خویشاوندی دوری با من دارند، هر گاه که دوست شما باشند دوست می دارم و از زن و فرزند و دختران خود اگر از پیروان و دوست داران شما نباشند، دوری می جویم .

95

وَ اَكْتُمُ حُبِّيَكُمْ مَخَافَةَ كَاشِحِ \*\*\* عَنَيْدِ لاهِلِ الْحَقِّ غَيْرِ مُوَاتٍ

من محبت های شما را از ترس دشمنی که دشمنی های خود را پنهان می نماید و معاند اهل حق است و موافق با مذهب نیست پنهان می کنم.

96

فَيَا عَيْنُ بَكِّيهِمْ وَ جُودِي بِعَبْرِهِ \*\*\* فَقَدْ أَنْ لِلتَّسْكَابِ وَالْهَمَلَاتِ

پس، ای دیده، برای شان گریه کن و با قطرات، اشک جود و بخشش نمای که هنگامه اشک ریزان و جاری ساختن نهر ها از آب دیدگان است.

ص: 62

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا \*\*\* وَ أَنِّي لِأَرْجُو الْآءَ مِنْ بَعْدَ وَفَاتِي

سوگند می خورم که به ، تحقیق در دنیا و روزهای سراسر تلاش آن از دشمنان در هراس بودم و به درستی که امی دوارم به برکت شفاعت پیشوایان دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات ایمن باشم. (1)

الْمَ تَرَآنِي مَذْ ثَلَاثُونَ حِجَّةً \*\*\* أَرْوْحُ وَ أَغْدُو دَائِمَ الْحَسْرَاتِ

که مدت سی سال است که بس شام گاهان و آیانمی بینی بام دادان بر من می گذرد و من پیوسته از مظلوم بودن اهل بیت رسالت در اندوهم ؟

أَرَى فَيَنَّهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَمَسِّمًا \*\*\* وَ آئِدِيهِمْ مِنْ فَيَنَّهُمْ صَفِرَاتِ

می بینم که حقوق ایشان از خمس و غنایم و انفال و غیر آن که مال امام و خویشان اوست در میان دیگران قسمت می شود و دست های ایشان از حق ایشان خالی و تهی است. (2)

1- دعبل گفت : چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا - علیه السلام - فرمود: ای دعبل خدا ترا در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت ؛ ایمن گرداند.

2- دعبل گفت : چون این دو بیت را خواندم حضرت امام رضا ( علیه السلام ) گریست و فرمود راست گفتی ای خزاعی . و گریستن آن حضرت برای گم راهی خلق و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود، نه از برای دنیا زیرا که جمیع دنیا به نزد ایشان به قدر پر پشه ای اعتبار نداشت .

فَكَيْفَ أَدَاوَى مِنْ جَوَى بِيَّ وَ الْجَوَى \*\*\* أُمِّيَّهْ أَهْلُ الْكُفْرِ وَاللَّعْنَاتِ

و آل زیاد فی القصور مَصُونَةٌ \*\*\* و آل رسولِ اللهِ مُنْهَتِكَاتِ

پس این سوزش دل را چگونه دوا کنیم؟ و سوختن دل من از آن است که بنی امیه که اهل کُفر و لعنت ها بودند با آل زیاد در قصرها مصون و محفوظ باشند و آل رسولِ خدا را هتک حرمت نمایند و بر اشتران سوار کرده شهر به شهر بگردانند. این سوزش و اندوه را به چه چیز می توان دوا کرد؟

سَابِكِيهِمْ مَا ذَرَفِي الْأَفْقِ شَارِقُ \*\*\* وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ بِالصَّلَوَاتِ

وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ عُرُوبُهَا \*\*\* وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْعَدَوَاتِ

بعد از این - همیشه - مادام که در افق ستاره ای طالع شود و مادام که منادی نماز مردمان را به نماز فرخواند آن زمان که خورشید طلوع کند و آن موقع که غروب نماید و در صبح گاهان و شام گاهان؛ خواهم گریست.

دِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعًا \*\*\* و آل زياد تَسْكُنُ الْحُجْرَاتِ

و آل رَسُولِ اللَّهِ تَدْمَى نُحُورُهُمْ \*\*\* و آل زياد رَبَّةُ الْحَجَلَاتِ

و آل رَسُولِ اللَّهِ تُسَبِّى حَرِيمُهُمْ \*\*\* و آل زياد آمِنُوا السَّرْبَاتِ

خانه های وحی نبوی خالی و ویران گردیده است و حال آن که آل زیاد در حجره های خود به ناز و نعمت ساکن می باشند و از گلوهای اهل بیت پیامبر خون می ریزد در حالی که آل زیاد در حجله های آل رسول را به اسارت می برند، در حالی که ناز آسوده اند و حریم آل زیاد با آسایش و رفاه به دیدار شهرها مشغولند.

107

إِذَا وَ تَرَوْا مَدُّوْا إِلَى وَاتْرِيهِمْ \*\*\* اَكْفَأَ عَنِ الْأَوْتَارِ مُتَقَبِّضَاتِ

اگر کسی از خاندان رسول شهید گردد یا حقی را از آنان بر بایند ایشان دیگر قادر بر گرفتن خونبها و دیه نیستند؛ بلکه دست های نحیف خود را با ناتوانی به سوی رباینده حق و کشنده خود دراز می کنند. (1)

ص: 65

1- دعبیل گفت: که چون این دو بیت را خواندم حضرت دست های مبارک خود را گردانید و فرمود بلی و الله دست های ما از گرفتن عوض جنایتها که بر ما وارد شده می شود؛ کوتاه است.

فَلَوْ لَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْعَدَ \*\*\* تَقَطَّعَ قَلْبِي أَثْرَهُمْ حَسْرَاتٍ

اگر امیدم به امروز و فردا نبود جان من از حسرت های بی شمار برای شان پاره پاره می شد .

109 و 110

خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ \*\*\* يَوْمٌ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ

يُمَيِّرُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ \*\*\* وَ يَجْزِي عَلَى التَّعْمَاءِ وَ التَّقِيمَاتِ

آن چه بدان امید بسته ام ؛ ظهور امامی است که البته ظاهر خواهد شد و با نام خدا و به یاری او و با برکت های بسیار قیام خواهد کرد و در میان ما حق را از باطل جدا خواهد نمود و مردمان را به نیک و بد پاداش و کیفر خواهد داد. (1)

ص: 66

1- و به روایت ابن بابویه (رحمه الله) دعبل: گفت چون من این دو بیت را خواندم حضرت امام رضا (علیه السلام) بسیار گریست پس سر به سوی من بلند کرد و گفت: ای خزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است آیا می دانی کیست آن امام و کی قیام خواهد نمود؟ گفتم نه ای مولای من! مگر آن که شنیده ام که امامی از میان شما خروج خواهد کرد و زمین را از فساد پاک خواهد نمود و پر از عدالت خواهد کرد. پس حضرت فرمود: ای دعبل امام بعد از من محمد پسر من، است و بعد از محمد پسر او علی امام است و بعد از علی پسر او حسن امام است و بعد از حسن پسر او حجت قائم امام است که در غیبت انتظار او خواهند، کشید و چون ظاهر شود همه کس از او اطاعت خواهند کرد و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا آن حضرت بیرون آید و زمین را از عدالت - چنان چه پر از جور شده باشد پر کند. و اما آن که چه وقت بیرون می آید خبر دادن از وقت است و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدراش از حضرت امیر المومنین (علیه السلام) که از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پرسیدند که کی قائم از فرزندان تو بیرون خواهد آمد؟ فرمود که مثل بیرون آمدن او مثل قیامت است که حق تعالی می فرماید که به غیر از خدا کسی نمی داند خصوص وقت آن را و بی خبر و بنا گاه خواهد آمد.



فَيَا نَفْسَ طَيِّبِي ثُمَّ يَا نَفْسَ فَاَبْشِرِي \*\*\* فَغَيْرُ بَعِيدٍ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ

وَلَا تَجْزَعِي مِنْ مُدَّةِ الْجَوْرِ اِنَّنِي \*\*\* اَرَى قُوْنِي قَدْ اَذْنَتْ بِثَبَاتِ

پس ای جان خوش باش و ای نفس، شاد باش! چه، دور نیست هر آن چه که آمدنی است و از درازی سالیان ستم مخالفان منال که می دانم قوت ما پا بر جا خواهد بود و دولت مخالفان به پراکندگی خواهد انجامید.

فَاِنْ قَرَّبَ الرَّحْمَنُ مِنْ تِلْكَ مُدَّتِي \*\*\* وَ اٰخِرَ مِنْ عُمْرِي وَ وَقْتِ وِفَاتِي

شَفِيئْتُ وَ لَمْ اَتْرَى لِنَفْسِي عُصَّةً \*\*\* وَ رَوَيْتُ مِنْهُمْ مُنْصَلِي وَ قَنَاتِي

اگر خداوند بخشنده عمر مرا به آن دولت نزدیک گرداند و در اجل من

تاخیر اندازد دلم آرامش می یابد؛ چه من از برای نفس خود دیگر اندوهی نخواهم داشت و شمشیر و نیزه ام را از خون دشمنان سیراب خواهم ساخت .

115 و 116

فَأَيُّ مِنَ الرَّحْمَنِ أَرْجُو بِحُبِّهِمْ \*\*\* حَيَاةً لَدَى الْفَرْدَوْسِ غَيْرَ بَنَاتٍ

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْتَاخَ لِلْخَلْقِ إِنَّهُ \*\*\* إِلَى كُلِّ قَوْمٍ دَائِمُ اللَّحْظَاتِ

به درستی که من به سبب محبت ایشان زندگانی جاوید در بهشت برین را از خداوند مهربان امید دارم. باشد که حق تعالی بر خلائق رحم نماید و برای ایشان چاره ای بیاندیشد که سبب رهائی آنان از ستم مخالفان باشد به درستی مخالفان باشد به درستی که حق تعالی نسبت به همه اقوام پیوسته نظر های لطف و رحمت دارد.

117

فَإِنْ قَلْتُ غَرَفًا أَنْكَرُوهُ بِمَنْكِرٍ \*\*\* وَ غَطُّوا عَلَيَّ التَّحْقِيقَ بِالشُّبُهَاتِ

اگر سخنی نیکو بگویم آن را با سخن های بدی که در برابر آن می گویند ، انکار می کنند و تحقیق حق را به شبهه های باطل می پوشانند.

ص: 68

تَقَاصِرُ نَفْسِي دَائِمًا عَنْ جِدَالِهِمْ \*\*\* كَفَانِي مَا أَلْقَى مِنَ الْعِبْرَاتِ

نفس من پیوسته از مجادله با ایشان ، به سبب نابرابر گفتن های شان کوتاهی می کند اشک هائی که از سر حسرت و اندوه از دیدگانم فرو می بارد مرا بسنده است.

أَحَاوَلُ نَقْلَ الصَّمِّ عَنْ مُسْتَقَرِّهَا \*\*\* وَ أَسْمَاعِ أَخْجَارٍ مِنَ الصَّلْدَاتِ

تصمیم من مبنی براین که با دلیل و برهان و موعظه ارشاد شان ، نمایم همانند آن است که کسی بخواهد کوهی عظیم را از جایش حرکت دهد و به سنگ های نا شنوا ، سخن بشنواند.

فَحَسْبِي مِنْهُمْ أَنْ أَبِوءَ بِغُضْبَةٍ \*\*\* تَرَدَّدُ فِي صَدْرِي وَ فِي لَهَوَاتِي

پس مرا اندوهی از ایشان گلوگیر شده است که نه می توانم فرو برم و نه بر آرم اندوهی که پیوسته در گذرگاه سینه و حلقم سرگردان است.

فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَ مُعَانِدٍ \*\*\* تُمِيلُ بِهِ الْأَهْوَاءُ لِلشَّهَوَاتِ

برخی از این مخالفان عارفانی هستند که از علم خود بهره مند نمی شوند و بعضی معاندانی که هوای نفسانی آن ها را به سوی شهوت ها و خواهش های دل می کشاند.

كَأَنَّكَ بِالْأَضْلَاعِ قَدْ ضَاقَ ذَرْعُهَا \*\*\* لِمَا حُمِلَتْ مِنْ شِدَّةِ الرَّفَرَاتِ

انگار که دیگر شانه هایم در زیر بار اندوه، گرانی که پیوسته از این و آن پنهان نموده ام در مانده شده است.

فَيَا وَارِثِي عِلْمِ النَّبِيِّ وَ آلِهِ \*\*\* عَلَيْكُمْ سَلَامٌ دَائِمُ النَّفْحَاتِ

لَقَدْ أَمِنْتُ نَفْسِي بِكُمْ فِي حَيَاتِهَا \*\*\* وَ أَنِّي لِأَرْجُو الْأَمْنَ عِنْدَ مَمَاتِي

پس ای وارثان علم پیغمبر و دودمان او! بر شما سلامی باد که عطر خوش آن پیوسته در وزیدن باشد. به درستی که جان من به برکت شما در زندگانی ایمن بود و امیدوارم که به شفاعت شما - به هنگامه مرگ نیز در امان باشم.

## بخش دوم

\* ترجمه قصیده تائیه دعبل خزاعی

(به نظم نیمایی)

ص: 71



تنی چند مویه گران بس اندک شماره

به آواز؛ در پاسخ یک دیگر؛

- با بسی ناله سوز ناک و بسی آه آلوده با درد -

گفتند؛ کلامی که کس در نمی یافت معنای آن را.

2

و جانان؛

اسیران عشق و هوس؛ این اسیران عاشق؛

همان عاشقان دل از دست داده «گذشته»،

و یا عاشقان دل آگاه «فردا»

به نَفْس خود از رازهای نهانی

- خبر می رساندند با شوق .

ص: 73

---

1- شماره ها نماینده شماره ابیات قصیده است.

بسی نوحه گر مرغ کان غم آواز،

گهی بر فراز

و گهی بر فرود و به پستی ؛

به پرواز بودند ؛ تا چند گاهی ؛

که ناگاه ؛

به رزم آوری های رزمندگان سپیده؛

شکسته شد از هر کران لشکر تیگری ؛

لشکر شب.

سلام غم آلوده من ،

سلامی غم آلود و مشتاق ،

به پهنای خالی ؛ به پهنای خالی ز جُنبنده ای باد ؛

که در روزگاران بس دور؛

- جولان گه شاد معشوق من بود.

هنوزم به یاد است و در خاطرمان مانده بر یاد ،

که در خرمی ها و سر سبزی بقعه های سراسر همه نور باران ،

و در پهنه بی کران همه سبزه زاران ،

هنوزم عطر خوش بوئی دل ربایان و یاران ،



هنوز عطر خوشبوئی شرم گینان مه چهره؛

- به جا مانده در خاطر من .

6

و در خاطر من آن چه مانده است ،

شبانی است اندک شماره ،

که آن دل ربایان و یاران؛

جز اندیشه وصل و یاری به هنگامه دشمنی ها و هجران

- به سر شان نبود هیچ اندیشه دوری و دشمنی ها .

7

چه هنگامه ای بود آن لحظه های پر از شادمانی ،

که آن دل ربایان و یاران، تماشاگر شوخ نظارگان و

- تماشاگران سرا پا به جان شیفته ،

- سر به سر مات - بودند

و رندانه از زیر چشمان بادام گونه ،

و با چهره هائی گشاده همه شادمانه ،

نهان می نمودند از چشم بینندگان سراسر همه بیدل و مست و دل داده

از کف ؛

به دستان خود گونه های سراسر همه شرم

- خود را.

ص: 75

و در روزگاری که دیدار هر روز و هر لحظه دل ربایان مه چهره،

سرشار از شور می کرد؛

دلم را؛

و شب های بسیار

سر مست دیدار شان بودم و؛

شاد بودم.

## 9

چه اندوه ها بر دلم مانده، آنک،

که در وادی غم فزای « محسّر »،

- در این منت های « منی » -

من امام زمان را مهدی موعود را

- در میانه.

نمی دیدم آن جا،

میان همه پاک دینان دل باخته

- در روز « عرفه » به « عرفات ».

تو گویی که از دیده ها بود پنهان و یا بود مغلوب

- دشمن.

## 10

نمی بینی آیا که این روزگاران،

روا داشت بس ظلم ها و ستم ها چيسان بر دل مردمانی که روزی ،

به بد عهدي خود به آلِ علي سخت در مانده گشتند؛

و با بس پراکندي و پريشانی حال خود خو گرفتند؛

- در روزگاران؟

11

نمی بینی آیا که بس صاحبان زر و زور ،

چگونه به سخره گرفتند دین را و هم پیشوایان دین را ،

و با خواهش نفس اماره خود ،

و در جست جوی سپیده رها گشته ، گمراه

به تاریکی جهل و ظلمت ،

همان خوش خیالان ستم گر خسان زر مندان ظالم؟

13,12

چگونه ،

کجا می توان دم زد از قُرب « الله » ،

پس از طی عمری سراسر نماز و همه روزه داری ،

به جز دوستی با برومند فرزندانگان زادگان پیمبر

به جز دوستی با بستگانش؟

چگونه ،

کجا می توان دم زد از قُرب « الله » ،

به جز دشمنی با نبیره بد اختر ،

و بد زادگان زین چشم ازرق کبود بد اندیش ،



به جز دشمنی با نبیره بد اختر؛

و بد زادگان « اُمّیه »؟

14

هنوزم به یاد است و در خاطرمان مانده بریاد،

همه بغض ها، دشمنی های هندِ جگر خوار،

بد اندیش مام معاویه؛

- دُخت سُمّیه -

همه اهل کفر و فجور و خیانت به اسلام.

15

شکستند عهدهی که بستند و پیمان حق را

و نا دیده انگاشتند آیات روشن

که در مصحف از داستان خلافت

و از حق حقه ائمه سخن های بس روشن و آشکار

- آمد از حق.

شکستند عهدهی که بستند آن بد دلان؛

با سخن های باطل؛ به بهتان؛

به تدبیر صد ها روایاتِ باطل آمد از حق.

و صد شبهه گنگ و بس قصه های دروغین؛

که بستند بر ختم پیغمبران زمانه .

ص: 78

و غضب خلافت ؛

زمیر زمانه - علی [علیه السلام] -

حُجَّتِ حَقِّ -

به دست ملاعین؛

نبود هیچ شان؛ آزمونی مگر

- از سوی حق داور ،

که رسوای شان نمود و نمایاند

روی سیاه همه بد دلان را

به هنگامه کنیه توزی؛ نفاق و بد اندیشی و

- صد غرض های دیرین پنهان دیگر

چه گم راهی آشکاری!

که میراث ختم پیغمبران را خسی مدعی شد ،

نه خویشی، نه شایستگی،

نی قرابت ،

از بهر این بد سگالان.

بسان سلاطین نادان و گم راه ،

که بی مشورت ؛ بی دلالت ،

رها گشته بودند در تیرگی های پرپیچ ظلمت .

هنوز آتش چند و چندین مصیبت

که این سان فتاده است بر جانِ عالم

به کام، همه تلخ و شور اب گون کرده طعم خوش آب شیرین

سر رچشمه ها را

و سبزی خوش رنگ پهنای بی انتهای افق سرخ گونه است،

هنوز از دم آتش این همه چند و چندین مصیبت.

و آسان نکرده است هیچ؛

بر مردم این بد دلی ها و بد دینی و بدعتِ پوچ و باطل؛

که انجام آن بیعتی بود

- بی هیچ تدبیر و حاصل -

که کردند آن بد دلان با [سقیفه]...

و آنان که در جای گاه « سقیفه بنی ساعده » گفته بودند،

بسی تلخ و بی پرده و بی محابا،

به فریادهای رسا شان به انصار،

هم آنان که دشنام گویان،

طلب می نمودند - از راه گم راهی و جهل -

میراث ره داری ختم پیغمبرانِ خدا را.

اگر آن همه اُمتِ بد دل و سخت بی شرم

« علی » را - وصی رسول خدا را -

پذیرا به جان گشته بودند اگر اُمت بد دل و سخت بی شرم

پسین آمر پیغمبر آخرین را ؛

نه بیم خطا بود و نه بیم لغزش ،

زمیر همه مومنان زمانه ،

وصی به حق ؛

از « علی » ،

- راستین جانشین پیمبر .

« علی » ،

- این وصی رسول خدا -

به حق جانشین پیمبر ؛

که پاکیزه بود از بدی ها و پاک از همه رجس و آلودگی ها

- که در خاطر کس خلد در زمانه ؛ -

چه بی باک بود این - علی - یار ختم رسولان ؛

چنان شرزه شیر شجاعی ؛

- امیر دلیران -

به هنگامه جنگ های پر آشوب

- در قلب میدان .





گر انکار کردند شایستگی « علی » را

- وصی بلافصل و پاک نبی را -

بعد از پیمبر،

گواه است،

- بس روشن و آشکارا -

« غدیر خم »

- این شاهد صادق ؛ این روز روشن -

به چشم همه عالمان زمانه به عالم.

گواه است تا روزگار همیشه؛

بسی قله سرفراز « احد » ؛ « بدر » ؛

شایستگی « علی » را

- به بی باکی و پردلی -

در نبرد « احد » ، « بدر »،

- سنگر به سنگر.

گواه است تا روزگار همیشه ،

بسی آیه ها - آشکارا - به «قرآن»؛

که شایسته بود او به ره داری اُمّت حق

- به جای پیمبر.

که او یار در ماندگان بود ؛



در قحطی و تنگ دستی ؛

و در اوج در ماندگی های یاران

- به روزان - شبان ، همیشه ،

بسی سخت و سُتوار .

25

، علی ،

یار ختم رسولان ،

سَبَق داشت در آشنایی و در پیروی از پیمبر؛

و درک بزرگی و سئواری ختم پیغمبران

- بر همه -

پیشتر از همه ؛

- بیش از هر آن کس .

26

چگونه توان یافت با مکر و نیرنگ ؛

یا مال ؛

شکوه توانایی و پردلی « علی » را ،

مگر با دم نیزه تیز و برنده ،

- جُز با شجاعت .

ص: 83

علی « ؛

- یار ختم رسولان -

که با جبرئیل امین بود هم راز

به گوش دل و جان به هم راه ختم رسولان ؛

به آوای وحی خدا گوش می داد .

هم از این سبب گفته با غاصبان خلافت:

بدان گه که خُرد و کلان بر بتان سُجده ها می نمودید ؛

عزی و مناه و دیگر بتان را ؛

من آوای وحی خدا می شنیدم؛

- به گوش دل و جان .

ص: 84

بسی گریه کردم به ویرانه خانه آل ختم رسولان ،  
که بس دور بودند از آن جا و دیگر نبودند در خانه ها شان،  
و بر مسند پاک شان؛ غاصبانِ مُنافق  
به نیرنگ ها بر نشستند سر مست و مغرور.  
بسی گریه کردم به « عرفات »،  
فشاندم بسی آب مژگان؛  
به ویرانه خانه آل ختم رسولان  
- به « میقات ».

چه بی تاب بودم ؛  
چه بی صبر .  
چه پرتاب و تب شد دل من بدان گاه ،  
که از خانه آل ختم رسولان  
ص: 85

نشانی نمی دیدم آن جا،

به جز پهنه خشک و سوزنده ریگزاران،

و آثار ویرانه ها و مگاکي پر از خاک و

- ناهامواران.

30

چه خالی ز جنبنده شد خانه آل ختم رسولان

که آوای تدریس قرآن ،

در آن موج می زد شبان - روزهای فراوان

و اکنون چه پهنای ویران و خالی ز جنبنده ای بود

محل نزول ، ملائک به وحی الهی

هدایتگه مومنان و عبادتگه عابدان زمانه

چه ویرانه ای بود آن پهنه ریگزاران.

31

از آن رسول خدا بود ،

از آل ختم رسولان ،

همه سر به سر گشته ویران و ناهامواران ،

بسی خانه ها ؛

در « منی » ، « خیف » ؛ « کعبه » ،

بسی خانه ها شان ؛

به « عرفات » و

- « جمرات » .





از آن رسول خدا بود ،

از آل ختم رسولان ،

همه سربه سر گشته و یران و ناهامواران ،

بسی خانه ها ؛

- در « منی » ، « خیف » ،

از « عبد الله » و از « محمد »

و از « سید » پُر جلالی که روزان - شبانِ فرآوان ،

فراخواند بس مومنان را به دار الصلوه و

- عبادت گه آل ختم رسولان .

از آن « علی » بود ،

و از سرور شاهدان زمانه

- حسین [علیه السلام] -

این شهید شهیدان .

ز « طیار جتت » ،

ز « حمزه » ،

و از زیور عابدان زمانه ؛

- ز سجاد -

که همواره در سجده بود این بزرگ عبادتگران زمانه؛

- به دوران ،

که از کثرت سجده در جای جای جبینش ،

اثرها نمودار ،

همه سر به سرگشته ویران و ناهامواران؛

ص: 87

بسی خانه ها ،

در « منی »، « خیف »؛

در پهنه ریگزاران.

34

بسی خانه ها ؛

سر به سر گشته و یران و ناها مواران ،

ز فرزند عباس آن حبر امت ؛

- پسر عم پیغمبر و

نام او نام باب گرامش

و از « فضل عباس » ؛

که همراز بودند با ختم پیغمبران

- در عبادت گه و راز گاهان.

35

مغاکي که در پیش رو داشتم در بیابان

از آن پیشتر ،

در « منی »، « خیف »

عبادت گهی بود پر نور و بشکوه ،

ز پوران ختم رسولان ؛

از زاده جانشین پیمبر ،

و از وارث علم و بس نیک نامی و فرزاندگی ها ،

- به دوران.



همان خانه هایی که زان پیشتر بود؛

منزل گه وحی

- وحی خداوند -

که می گشت نازل بر « آحمد »،

همان پاک زادی که یاد داریمش ؛

اندر پسین ها و در بام دادان ،

و در هر نمازی و هر بندگی پیش خلاق سبحان .

همان خانه هایی که منزل گه قوم حق بود ،

و از برکت رهنمون های شان؛

در ره حق قدم می نهادند؛

- یاران .

و ایمن بدند از همه ؛

- هر چه گم راهی و هر چه لغزش -

و در سایه سار خوش پاک دامانی قوم حق

- رام و آرام بودند .

همان خانه هائی که منزل گه جبرئیل امین خدا بود ؛

همان جا که او خوش پدیدار می گشت؛

در آن خانه ها از سوی حق ،

در اندیشه وحی ؛

با صد درود و سلامت .

39

همان خانه هائی که منزل گه وحی

- وحی خدا -

بود.

سراسر همه کان علم خداوند ؛

گذرگاه راه خوش رستگاری و رشد و رهائی ؛

در آن خانه ها بود بس روشن و آشکارا .

40

همان خانه ها

- جای گاه نماز و سراسر همه هر چه پرهیز گاری -

عبادت گه مومنان بود در روزه داری برای رسیدن به پاکی و دوری از هر چه

ناپاک دامنی و هر چه زشتی است .

برای رسیدن به نیکوئی و پاکی و هر چه

- خوبی است .

ص: 90

و منزلگهی چند

که ظاهر نشد هیچ بر پهنه خانه هایش

« ابو بکر » از ایل « تیم » و « عُمر » - ابن صهاک -

همان خانه هائی که چندی نهان گشته از دیده روز گاران  
و بر جا نمانده است از ظلم هر دشمن زشت کاره پلیدی،

نشانی ز کاشانه آل ختم رسولان .

گزندی نمی بیند این خانه ها،

- خانه دولت آل ختم رسولان -

چو دیگر بنا ها،

- به روزان - شبان -

- در همه روزگاران

درنگ ای رفیقان و یاران که پرسیم از جای گاهی

که اندک شماره است ایل و تبارش .

برادر!

ص: 91

نمی بینی آیا که چندی است تا رفته از یاد این خانه

روزان بس روزه داری و روزان - شبانِ سراسر

- نماز و نیایش؟

44

کُجایند آنان که دورند اینک ز یاران ،

و در غُربتی بس غریبانه ماوا گرفتند؟

کُجایند آنان که چون شاخه شاخه درختان

در اطراف عالم - به این سو و آن سو -

پراکنده گشتند؟

45

هم آنان که میراث داران شایسته ختم پیغمبرانند

آنان که شایسته تر سروران و بهین یاورانند ؛

- بهین حامیان ، ختم پیغمبران را

- کجایند اینک کجایند؟

46

اگر نام ایشان به لب بر نیاریم

در بام دادان و در شام گاهان -

گاه نماز پسین یا به پیشین -

پذیرا نمی گردد از ما خدا آن نماز و عبادت .

ص: 92



چه بسیار بخشنده و مهربانند، اینان

به هر جا و هر جا،

به هنگامه قحطی و تنگ دستی به هر سختی و ضیق و عسرت،

- به گاه پریشانی حال یاران .

شرف یافتند این شریفان و این مهربانان

ز فضل و بزرگی و سُتواری و مهربانی

به دیگر کسان؛

از سر رحمت و نعمت و لطف یزدان.

و این مردمانی که بینی ،

نباشند جز کاذبان غاصبانی

که انکار کردند شایستگی وصی نبی خدا را،

و باور نکردند گفتار پیغمبر مصطفی را

و در دل نهفتند بس کینه کینه و خشم؛

به خون خواهی قتل بد کار گانی که با دست پاک رسول خدا

- هم به دست « علی » ؛

راستین جانشین پیمبر -

فرو ریخت خون های نا پاکی این بد سگالان ؛

- به سنگر.

چو در یاد شان زنده می شد

همه پر دلی علی در نبرد حنین، بدر، خیبر،

چو سیل بهاران فرو می چکید از دو چشمان این بد سگالان،

همه آب، دیده در اندوه بس کشتگان

- از تبار لعینان .

چه سان دوست دارند پیغمبر آخرین را

چه سان دوست دارند یاران و خویشان پیغمبر مصطفی را

بدان گه که لبریز از خشم و کینه است

دل و جان شان؛ از پی قتل خویشان و یاران شان

- در « حُنین»، « بدر»، « خیبر»،

به دست رسول خدا و « علی » جانشین پیغمبر

به نرمی و همواری و خوش زبانی

سخن داشتند این پلیدان پر کینه؛

با جانشین پیغمبر؛

- به پیدا و در آشکارا.

و پنهان و نا دیدنی بود؛

هم کینه؛ هم خشم این بد سگالان؛

- به پنهان و نا آشکارا .



اگر جانشینی به نزدیکی خاندانی است،

نبودی مگر هیچ نزدیکی و خویشی آشکاری،

علی را وصی نبی را به پیغمبر آخرین

- با محمد [ صلی الله علیه و آله ] ؟

به خاطر ندارید آیا مگر ماجرای سقیفه بنی ساعده را

- به نزدیک انصار؟

هم از این سبب آل ختم رسولان

- بنی هاشم -

شایسته تر بوده در جان شینی به دیگر کسانی که

- بس دور بودند و نا آشنا با پیغمبر

خداوند باران رحمت بیارد بدان قبر

که آرام گاهی است اندر مدینه

- پُر نوز و بشکوه -

در آن آرمیده است دل پاک و سُتوار مردی

- که با صد هزاران فزونی و برکت

شد آرام بخش دلِ مومنان،

- در دو عالم .

ز سر چشمه رهنمائی پیغمبر آخرین است

دل آرامی بندگان در زمانه .

درود خداوند - پروردگارش - بر او باد،

خداوند بر او رساند ز ما

- هر چه بس تُحَفَه و هر چه حمد و ثنا را.

و پیغمبر آخرین را ز سوی خداوند ؛

درود و سلامی است بس گرم و بشکوه

به صبح سپید و شب قیرگونه،

به هنگام تابیدن مهر در بام دادان

در وقت پیدایی اختران؛

- در شب نور باران .

به یاد آری ای فاطمه !

گر جگر گوشه ات را

- به صحرای کرب و بلا در محرم -

که بر خاک افتاده با تیغ اعدای دون تشنه لب بر کناره « فرات »

- این شَط خون -

به یاد آری ای فاطمه؛

گر حسین - این شهید شهیدان تاریخ را -

در شَطِ خون؛

چه خونابه ها ریخت خواهی ز مُژگان

چه بس سیلی و ضربه ها میزنی با دو دستان

به رُخسار گلگون خود

- ز آتش درد و هجران.

58

پیا خیزای فاطمه ،

دختر بهترین بندگان خداوند !

بنال از سر درد و بس مویه ها کن به فرزند؛

که آن اخترانِ فلک ،

اختر آسمان امامت -

کنون در بیابان سوزان و در ریگ زار اوفتاده ند .

بنال از سر درد ای فاطمه .

- دختر بهترین بندگان خداوند !

59

سلامم بر آن قبر هایی که در « کوفه » و در « مدینه » است.

درودم به آرام گاهان دیگر که در « فَحَّ » مکه است .

ص: 97

در ودم به آرام گاهان دیگر که پیدا است در « جوز جان » خراسان

و قبری که دور از دیار است و

- در غربتی سخت جان گاه در باخمرای کوفه است.

و آرام گاهی که بر جاست در قلب بغداد،

همان نفس پاکیزه ای کش خداوند رحمان

به مهرش نشانده است؛

- در غرفه های بهشتی .

و آرام گاهی که در شهر طوس است.

چه سخت و غم افزا است این درد پیوسته با آتش حسرتی؛

- سخت در دل فروزان .

چه سخت است این ناله های جگر سوز تا روز محشر،

که بر خواهد انگیخت ما را خداوند؛

به دست گشاینده بند های غم و درد

- آن قائم آل احمد.

- بر او و بر آباء، پاکش، سلامی زیب چون سرمد.

همان پاک آرام گاهی که بر جاست

ز فرزند موسی الرضا - هشتمین پیشوای دل آگاه -

به اصلاح آرد خدا امر او را،

درود خدا بر علی بن موسی الرضا

- پیش وای دل آگاه .

67,66,65

چه سخت است یاد از غم و درد هائی جگر سوز

که هر گز نه بتوانم از لحظه هایش سخن گفتن از سوز

بس افسوس بر صاحب قبر هائی که آرام اما سر افراز و بشکوه

همه آر میده اند نزدیک نهری که جاری است

به نزدیکی کربلا ؛ بر کناره « فرات »

- این شط خون -

که چون آخر شب بدان ره قدم می گذاری

به منزل گهی چند ، تا چاشت گاه دگر روز؛

خواهی رسیدن به نزدیکی کربلا

بر کناره فرات ؛

- این شَط خون .

شَطِ سُرْخِ خونی که جاری است در پنج فرسنگی کربلای مُعلی ،

شَطِ سُرْخِ خونی که لب تشنگانی دل آگاه

گذشتند از آن تشنه لب ؛ با شعار شهادت؛





و سر بر کشیدند شهید شهادت ؛

همه تشنه لب بر کناره فرات

- این شط خون -

چه می شد اگر من در اندوه ایشان

دو صد بار زین پیشتر مرده بودم

- در اندوه شان پیش از ایشان .

68

بسی شکوه ها دارم از قوم اعداء ،

به نزد خدای تبارک تعالی

ز آه دلِ خود به هنگام یاد آوری های آن دشمنی ها

که می ریزدم نا گوارا شرنگ غم و درد و رسوائی و

- داغ و هجران ؛

به پیمانۀ دل ،

- دل و جان .

69

بسی بیم ناکم که از بس طواف و زیارت

به شوق آورد خُزن و اندوه را در دل من ،

همه دیدن و شوق دیدار آرام گاهان ایشان ،

که بر جاست در « بادیه »،

یا که پیداست در سایه نخل زاران .

پراکنده کرده است دست تطاولگر روزگاران

همه خان و مان و عبادت گه و خیمه ها شان

و برجا نمانده است از ایشان

نه منزل گهی ؛ نی عبادت گاهی ، نی مکانی

که کس پای بنهد در آن جای گاهان

- ز سرشاری شوق دیدار آنان.

و برجا نمانده است از ایشان

به جز جمع اندک شماری به شهر « مدینه »،

که با خواری و زاری و درد ورنجند هم گام

ز بد عهدی روزگاران غدار ،

و از حيله دهر نا پیداران .

چه اندک شمارند این زائرانی که با شوق

قدم می گذارند در راه از بهر دیدار ایشان

کسی نیست در « بادیه » در « بیابان »

که بشتابد از شوق بر سوی ایشان

جز این لاشه خواران ؛ عقابان؛

- و چندین همایان -

که ماوا گزیدند در قلب ویرانه ها

- ریگ زاران .

73

به هم می رسد بهر ایشان به هر روز و هر روز ،

یکی تربت پاک ز آرام گاهان چندی

که منزل گزیدند بس دور با یک دگر ،

- با پرا کندگی ها و دوری .

74

نه از شدت رنج ها نی بلاهای دوران ،

نه آسیبی از اهل دنیا و دنیا ،

نخواهد رسیدن بدان صاحبان همه تربت پاک و آرام گاهان

و از سوز پر شعله شعله های جهنم ،

از این صاحبان همه تربت پاک و آرام گاهان ،

کس آسیب هرگز نمی بیند این جا به دوران .

75

و بودند از آن ها،

- از جمله -

سادات والا مقامی ،

گروهی که بودند در سرزمین حجاز و زمین های دیگر

که بسیار غارت نمودند بس دشمنان را

ص: 102

و بسیار قربان نمودند بس اشتران را  
- به دوران قحطی و هم خشک سالان .

76

حرم ها بار گهی بود در نزد ایشان  
که کس از میان زنان گنه کار آلوده دامان  
به دیدار شان ره نمی یافت هرگز،  
حرم ، جایگاه گنه کارگان نیست ،  
بود منزل چهره هائی سراسر همه نور باران و  
- خورشید گونه .

در خشنده در زیر برقع،

به شب های بس تیره و قیرگونه .

77

زمانی که بر لشکری می رسیدند ،  
سواران چابک سر نیزه داران ،  
فروزنده آتش جنگ ،  
چه بی باک و سُتوار و پر شوق  
خود را به دریای جنگی پر آشوب و پر غُلْغُلَه  
- می سپردند.

ص: 103

و گر فخر کردی کسی روزگاری؛

ز پیغمبر آخرین یاد خواهد نمودن؛

و از جبرئیل امین و از قرآن و هم سوره هایش

که نازل شده بر رسول خدا؛

- ختم پیغمبران -

بر محمد،

- درود و سلام خدا بر خود و خاندانش .

و بر می شمارند؛

- بعد از پیمبر -

علی را

که دارنده بس نکو کاری بی شمار است و

والا مقام است.

و از فاطمه،

بهترین دختر ختم پیغمبران

بهترین بانوی هر دو عالم

- یاد خواهد نمودن .

و بر می شمارند « حمزه »،

- عمومی رسول خدا را



و عباس؛

دارنده عدل و فضل و تقی را .

و طیار جعفر که پرواز دارد ،

به جنت، سرا پرده های سراسر همه عزت و بس بزرگی .

81

به دنیا نیامد کس از آن بزرگان

که زین پیشتر نام بردیم از آنان -

زید کاری « هند » بد کاره ،

- چونان معاویه ،

یا از گروه وز دیگر همانند های جگر خواره هند بد کار

هم چون سُمیه ،

- که بد کاره مام « زیاد » -

- این زنا زاده بد گُنشت است.

82 و 83

نه بس ، دور بس زود ،

خواهند پرسید؛ اندر قیامت

- به روز پسین -

از « ابو بکر ».

از ایل « تیم » و « عمر » از قبیله عدی،

- غاصبان خلافت -

که :



« ای بد، دلان از چه بر خاندان رسالت،

ص: 105

ستم ها روا داشتید و بسی ظلم بسیار؟»

و از بیعتِ مردمان با ابوبکر،

که از بدترین گناهان شان بود،

هم آنان که اجداد آل علی، را

از حقّ بر حقّ شان بر حذر داشتند از سرّ بد گُشتی،

و آواره کردند آل علی،

- زادگان رسول خُدا را -

به عالم،

ز بد کاری و ظلم ها و ستم های بس بی شماران .

84 و 85

همان بد دلانی که با مکر و نیرنگ ها شان،

عِنانِ خلافت گرفتند در دست،

و شد بیعتِ مکر آمیز آنان؛

سبب ساز غصب خلافت از آزاده و شیر حق

- از وصی پیمبر .

علی ؛ این گشاینده انده بیکران پیمبر .

و در هم شکافنده لشگر بی شماره،

به غزوات .

86,87

ملامت مکن شاعر دوستار علی را

به جُرم محبت به آل پیمبر،



که یار منند این کریمان به دوران ،

و از اهل ایمان و بس اعتمادند؛

و من بر گزیدم مر این خاندان را

- این بر ترین بر گزیده جهان را -

- برای صلاح درونم .

89,88

بر افکنده ام از صداقت به سوی امامان همه پرتو دوستی و محبت،

و تسلیم، کردم سپردم همه جان خود را ز بس شوق از بهر آنان

به این والیان دل آگاه و دل پاک .

پس ای پاک دادار، پروردگارم ،

فزونی ببخشای بر نور قلب و هدایم ؛

که در مهر شان پای برجا بمانم .

بیفزای بر آجر دل دادگی ها و مهرم به ایشان به نیکوئی من بیفزای ای پاک دادار یزدان .

91,90

از این رو همواره بگریم برای شان

بدان گه که حج می کند بهر یزدان، سواری ،

بدان گه که قمری بنالد ز غم بر سر شاخساری،

که من دوستم هم برای شان و هم دوستاران ایشان .

و من دشمنم با همه دشمنانشان .

بس اندوه ناکم ز عمر درازم ،

که باید بر این حال ایشان بسوزم بسازم .

93,92

فدا می کنم جان خود را به پای شما ای جوانان و پیران آل محمد ،

که یاری رسانید - چونان همیشه -

اسیران در بند دونان و در ماندگان را ،

و آزاد سازید بس بندگان را

با دادن خون بها شان .

فدا می کنم جان خود را به پای شما ای جوانان و پیران آل محمد ،

که یاری رسانید بهر رهائی اسوار گانی ،

که افتاده باشند در سختی و در بلا ها و تنها سپرده

- به کشتن به مردن، شهادت

بدان سان که گوئی به زنجیر آورده مرگ و هلاکت ؛

شم تیز تک اسب ها شان .

پس آن گه شما با دم نیزه و تیغ شمشیر

رهانید شان از غل و بند و زنجیر .

94

منم عاشق دوستاران دل پاکتان ای جوانان و پیران آل محمد ،

اگر چه بسی دور باشند از من .

گریزانم از هر چه زن ؛ هر چه فرزند از دخترانم ،

نباشند اگر دوستار شما

- شیعه ای پاک و مومن .



من از خوف دشمن که پنهان کند دشمنی های خود را هماره ،

از ایشان نپنهان می کنم مهر خود بر شمایان .

که ایشان همه دشمن اهل حقند ؛

- و هرگز نباشند یار شمایان .

پس ای دیده بس گریه ها کن بر ایشان

کرم کن، ببخشا برای شان بسی آب ، مژگان

که هنگامه اشک و آه است و سوز فراوان،

تو نهری بساز از فراوانی اشک باران

قسم می خورم من که پیوسته در بیم بودم

همه عمر ؛

- یک سر -

به هنگامه سعی های فراوان ،

ز بس دشمنی ها و بس دشمنان ؛

در همه روزگاران .

امید آن که ایمن بمانم ؛

به روز ، پسین در قیامت .

که از روی ، رحمت شفاعت کنند آل احمد ،

به بخشایش و لطف یزدان .





نمی بینی آیا که سی سال؛ بس شام گاهان و بس بام دادان

گذشته است بر من به حسرت ؛

و پیوسته در حیرتم زانده ظلم هائی که رفته است

- بر اهل بیت رسالت.

همی بینم اینک که حق حق اهل بیت رسالت

همه خمس، انفال و سهم امام و غنیمت -

پراکنده گردیده در بین دیگر کسان با شقاوت

تهی مانده دستان پاکیزه اهل بیت رسالت .

چگونه دوا سازم این سوزش دل،

که دارم ز دست « امی ه »،

- همه اهل کُفر و همه اهل لعنت -

و زآلِ زیاد ؛ این زنا زاده پست و بد دل ،

که در قصرها کرده آسوده؛ منزل

و از هم در بدند سرا پرده خانه اهل بیت رسالت

و آواره کردند آل نبی را ، سواره بر اشتر به هر شهر؛

- منزل به منزل.

از این پس بسی گریه ها می کنم از سر درد،

به صبح سپیده طلوع رخ بام دادان ،

به هنگامه ای که منادی ندا سر دَهْدَمَان سوی خیر و نیکی ،

به بانگ نماز و عبادت ،

به هنگامه صبح گاهان ؛

از این پس بسی گریه ها می کنم تا بدان گاه ؛

که مهری بتابد به هنگامه بام دادان

و یا آفتابی درخشان بگردد نهران

- در پسین گاه و در شام گاهان.

## 104 و 105 و 106

چه خالی و ویرانه گردیده کاشانه ختم پیغمبران زمانه ،

بدان گه که آل زیاد زنا زاده پست بد دل ،

همه سر خوش و مست ؛ با ناز و نعمت ،

به صد حجره و قصر بشکوه بنموده منزل ؛

بدان گه که خون می چکید از گلوهای پاکیزه اهل بیت رسالت

ز بس قید و بس بند و زنجیر ،

به هن گامه سر خوشی های آل زیاد این زنا داده پست بد دل

به صد حجره سر مست سر مست و بی دل.

بدان گه که آل محمد اسپرند و در بند،

در آن حال آل زیادند آزاد و ایمن.



بدان گه که کس گشته می شد از این پاک دینان

کسی ، هیچ دستی نیاورد بیرون؛

- به خون خواهی و دعوی خون .

گر امید هایم نبود؛ آن چه امید وارم به امروز و فردا

ز هم می درید این دل خونم از حسرتِ رنج این پاک دینان

امیدم به امروز و فردا

ظهور امامی است دل پاک و قائم ،

که می آید از راه با نام یزدان

و با یاری ، حق به بس بخت نیک فراوان .

امامی که در ما نمایان کند هر چه حق است و باطل

و پاداش می دارد او نیک کاران می دهد بس عقوبت؛

- و همه بد دلان را .

پس ای جان شیرین من شاد باش و خوش ؛ ای جان ،

که بس دیر و بس دور نبود ،

هر آن چه که می آید از راه

منال از درازای روزان - شبانِ ستم کاری غاصبان ، خلافت

که می مانی ای جانِ شیرین من شاد و چندی نمی پاید؛

- این ظلم و این دولت سخت نا پایداران .

113 114

اگر زنده مانم به لطف خداوند بخشنده در دولت ظلم ناپایداران

اگر اندکی بیشتر زنده مانم و تاخیر دارد خداوند بخشنده مرگ

مرا در

زمانه ،

شفا یافت خواهد همه درد دل خونی من ،

ندارم دگر هیچ اندوه در دل ،

بدان گه که سیراب می سازم از خون نا پاک این کافران

- خنجر و نیزه ام را .

115 و 116

من از پاک یزدان بخشنده امید دارم

که با پای مردی دل دادگی های مردان حق

در بهشت برین زندگانی ببخشد به یاران اهل رسالت .

و باشد که بخشنده پاک پر مهر یزدان ،

ز روی ترحم به خلق خود از مهر ،

بر انگیزد از بهر شان چاره ای تارها سازد ایشان

ز دست ستم کاری کافران در همه روزگاران ؛

که پیوسته با هر تباری



- هماره به هر قوم -

- بس مهر بانست ؛ یزدان.

117

بگویم اگر من سخن های نیکو،

به گفتار بد کرده انکار آن را

و پوشیده دارند تحقیق حق را

به صد شبهه ؛

- با بس سخن های باطل .

118

قصوری اگر می کند نفس من در جدال همیشه؛

به پیکار با بد دلان در سخن های ،

فرو می چکد اشک حسرت ز مژگانم از غم

119

اراده من ؛

به ارشاد شان با دلایل؛ به برهان

همانند آنست که کس بخواهد بجنباند از جای

کوهی گران را ،

و با بس تلاش فراوان؛

سخن بشنوند به صخره سستبر و

- به سنگ بیابان.

ص: 114

مرا بس بود در مصاف همه بد دلان این که بر گردم از نزد آنان؛

به اندوه با بغض های گره گشته ام در گلو؛

- با بسی رنج و حرمان

به بغضی که نه راه پس داشت نه پیش ؛

بدین روی سرگشته می گردد این بغض سرشار

میان گلوگاه تا سینه من

121

از این غاصبان مخالف ؛ یکی عارفی سخت آگاه است.

که سودی نمی بیند اما ز آگاهی خویشتن، هیچ.

یکی نیز گردن کشی سخت بی مغز و درنده خوی است؛

که پیوسته ره می برد خواهش نفس ؛ او را

- به سوی همه خواهش و هر چه شهوت.

122

تو پنداری اینک که بر شانه هایم

قراری ندارد از این بیشتر بار، اندوه

که پیوسته پنهان نمودم بسی آه سوزنده در دل

123 و 124

الا وارثان دل آگاهی ختم پیغمبران و تبارش،

ص: 115



شما را سلامی که عطر خوش آشنایش

شمیمی همواره خوش و سخت پاینده باشد .

گمانی ندارم که ایمن بود جان من در همه زندگانی ،

-به مهر شما یان.

و امید دارم که هم در آمان باشم از بس عذاب خداوند،

- هنگامه مرگ -

- با لطف یزدان.

« مِنْ اللّهِ التُّوفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ »

-تهران اسفندماه / 1361

ص: 116

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

